

آنحضرت را برود ششم خورد و او را مال کثیره بعضی سی صد دینار گفته اند و در اصحاب نیز مثل این آورده و گفته ابو حمزه
 مری بو اذخیره و گفته ابن ابوشیرین خیر ابی موسی علی است و در آخر حکایت مهدی نوشته که چون حسین بن
 عبدالمدان مبلغ را که مهدی بوی بالعام کرده بودی آورد در راه و زوان بروی بختند و اموال را از ایشان
 گرفتند ایشان کتاب حضرت را بزرگان اعلام نمودند پس خوانند کتاب را و در آنجا که گفته بود باز پس اند
 و بعضی نمودند حسین ابن اسم سابقا در ذکر خادمان آنحضرت از مو اسیب لکنیه که او را در خادمان ذکر
 کرده است نوشته شده است حاجت با عاده ندارد ابو حسیب لعین حسین بختین بر وزن غریب نام او
 احمد بلوچه و در استیجاب گفته که ابو حسیب موسی رسول الله صلی علیه و سلم را وصحت است و روایت
 است اسناد کرده است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیث یکی در تحلی دیگری در طاعون و قاسم
 ابن حمزه گفت ندیدم ابو حسیب خادم رسول الله صلی علیه و سلم که نقاب میکرد و اس و خود
 را و میگویند اسم ابو حسیب احمد است و در اصحاب گفته که ابو حسیب موسی رسول الله مشهور است
 بکنیت و اسم او احمد است روایت کرده شده است از وی حدیث در تحانی در سجود و ابی داود و
 ماجد و احمد و طحاوی از طریق حسن مری آورده اند که گفت حدیثی احمد موسی رسول الله صلی علیه و سلم
 و ابو عبید ذکر عبید در استیجاب در مذکر خادمان همین عبارت که ابو عبید موسی رسول الله در استیجاب
 و اصحاب همین عنوان مذکور است و احوال او نیز سابقا مذکور شد در روضه الاحباب ابو عبید را و در موا
 ذکر کرده و این دو صفت منافات ندارد بیکدیگر نعم خادم عام تر است از موسی و اسلام بن عبید
 که افی روضه الاحباب بدانکه اسم اسلام ابی رافع موسی رسول الله صلی علیه و سلم با اختلافی که در نام او
 چنانکه گذشت اصح و اشهر آنست که نام او اسلام است و ذکر البورافع در روضه موسی سلمی که وی را اسم رافع
 گویند سابقا گذشت و این اسم که در روضه الاحباب اسلام بن عبید گفته است باید که خیر اسلام است
 که البورافع است و در اصحاب بعد از ذکر اسلام ذکر کرده و خادم رسول الله صلی علیه و سلم و از این
 مندر نقل کرده که گفت روایت کرده است اسحق بن سلیمان از سعد بن عبدالرحمن مری که بود در رافع
 و اسلام دو خادم رسول الله صلی علیه و سلم دیگر آورده و گفته که این اسم ابی رافع است موسی یعنی
 صلی علیه و سلم و وی بکنیت خود شهرت و در اسم وی اختلاف است و از آن کسانی که خیرم گویند
 که اسم وی اسلام است و در ذکر کنیت ابو شد قبلی ذکر کرده و گفته موسی رسول الله صلی علیه و سلم و اختلاف

که در اسم البوراق کرده اند نیز ذکر کرده و گفته که اشهر اسلام است و گفته که وی غلام عباس بن عبد المطلب بود که بحضرت بخشید و حضرت در آن نزد شهارت آوردن وی بایمان عباس احتیاق نموده و باز البوراق و گیر آورده مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم غیر قبلی و گفته که بعد البوراق عبد مرای اصحابم نموده و فتح حاکمین مملکتین بنیما بالحق سید بن العاص بن امیه پس آن را و کرد پس آن او که هشت بودند با او خود را همه مگر خالد بن سعید بن العاص پس خرید آنحضرت حصه او را بخشید وی حصه خود را بحضرت و آنرا کرد حضرت او را پس می گفت این البوراق که من مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم داین قصه ابی انجور را این عبد البر در البوراق مشهور آورده بطریق بیان اختلاف در آنکه مولی عباس بود یا مولی سعید بن العاص شیخ ابن حجر در اصحابه بخیطه تعلیقه ابن عبد البر کرده که این البوراق قبلی باشد بلکه این خواست پس ظاهر شد که دو البوراق در اسلام هم متعدد اند و لیکن اسم در قول اصح نام البوراق قبلی است و این معلوم نشد که اسلام نام البوراق دیگر هم هست یا نه و نیز معلوم شد که رافع بی لفظ کنیت هم موسی است و طاهر آن همان است که سابقاً ذکر شد ابو البهی رافع اما اسلام مولی عمر رضی الله عنه هم نیست که در سفر با ملازم آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم بر سر تقدیر اسلام بن عبید که در روضه الاحباب گفته معلوم نشد رافع در شیباب گفته رافع مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم مذکور فی موالیه و در اصحابه همچنین گفته و گفته قال ابو عمر و گفته ترا کرده است یوسف ابن خالد از سالم بن بشیر که شنیده چندی یکی را که میگفت شنیدیم رافع حواری رسول الله صلی الله علیه و سلم را که شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود وی ترسم بر او خود بعد ازین سه خصلت ماضی است او و اتباع شهوات را و گفت فراموش کردم ثالث را اتمی و روایت کرده است حکیم ترمذی در لو او در خود از انبویه و گفته ثالث عجیب است و در روایت ابن شاپرین آمده که ثالث غفلت است بعد معرفت او بجهت چنانچه در سکون نون و فتح جیم و شین معجزه غلام سیاه بود عادی رسول الله صلی الله علیه و سلم و بغایت خوش آواز بود و او است که فرمود آنحضرت مرا و را و بدک بالخشیه رفقا بالقواریر و در روایتی لاکسیر القواریر و در روایتی و در اسیر فک القواریر یعنی اثر و ساکن درم بران شتر از با هسته که در از جهت نرمی کردن شیشها و شکستن آنها را و در شیشها زمان اند در نرم کردن شکستن ایشان از آسودگی است که در تیز ماندن شتر

از آنجا که سید یار در رفع خواطر است که در شنیدن خواراه می یابد چنانکه میگوید انصار قریه الزنا کذانی
 الکواصب و گفت انس که بود بر او بن مالک که جدی میکرد و مردان را و انجمنه جدی میکرد برای زنان و
 استیجاب آورده که اسم غلام سیاه بود میراند و میکشید نسا و مطهرات را در سال مجله الوداع و جدی
 میگفت و بود حسن الجواد و شتران نیز میشدند و حرکت بجز اروی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 رویدایا انجمنه رقبا بالقواریر یعنی النساء و در احصای آورده که واقع شده است در حدیث و آنکه بن
 که انجمنه از تخشان بود در عهد رسول خدا و لغت کرده است وی صلی الله علیه و سلم تخشان را گفته
 که برین آرید ایشان را از خانهای خود پس بیرون آورد علی خبشه را و بیرون آورد عمر فلان را رضی الله
 عنهما و با ذام بیامی موعده و ذال معجزه بلفظ میوه مشهوره در استیجاب ذکر وی واقع نشده و
 اصحاب گفته با ذام مولی البنی صلی الله علیه و سلم ذکر کرده است او را بنوی در موالی بنی صلی الله
 و سلم تمجید کرده است او را بن عاکر و حاتم ذکر وی درین کتاب یافته نشد و در اصحاب گفته است
 حاتم غیر منسوب و روضه یافته اند از کذا بان پس وایت کرده است ابو اسحق سلمی و ابو موسی که در
 شنید نفرین سفیان بن احمد بن نصیر را که می گفت شنیدم حاتم که می گفت خریدار این غیر صلی الله
 علیه و سلم بنیزده و پنا را آزاد کرد پس بودم با وی چهل سال گفت سلمی و حضرت که گفت آمد بروی بنی
 بر حاتم صد و شصت و پنج سال شیخ میگوید پس بزعم وی باشد حاتم که زندگانی کرده باشد تا پس از
 و این محال است این حکایت خالی از عجز است نیست منموش هم ظاهر است و هم چنین اصحاب
 ذکر کرده است و بدر بلفظ با تمام ابو عبید الله مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم همین مقدار
 یافتیم ذکر وی و در روضه فی الاستیجاب و روضه مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم لا اعلم له روایت
 و در اصحاب گفته روضه مولی البنی صلی الله علیه و سلم ذکر کرده است او را ابو احمد سلمی و در
 روای بنی صلی الله علیه و سلم گفته است که آمد روضه بن عمر بن روضه عبد العزیز پس پیش آمد
 او را عقب حکایت کرده است آنرا بن عاکر و گفت نمیدانم هیچ کی را که ذکر کرده او را و گفت
 ابو عمر نمیدانم او را وایت است و زید بن ابی نعیم یا بر وزن شاکری ظاهر عبارت روضه بن
 آتست که این زید بن ابی نعیم زید بن لیل بن بسیار است از تب اسرار الرجال معلوم میشود
 که این همه زید بن لیل بن بسیار است چنانکه گذشت و در اصحاب گفته زید بن ابی نعیم

ومولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اور احادیث است نزد ابی داؤد و ترمذی ابو نعیم و سیوطی
 بن یسار بن زید و گفت حدیثی ابی عن جدی دید اور آنحضرت در بند و عروہ پس نزد او اور
 بر آنحضرت مثل زید بن عاصم و سعید بن زید صحابی مشہور زوج اخت عمیر الخطاب غمی
 عنہ کی از عشرہ مبشرہ رفوان اللہ علیہم اجمعین قرشی است از کفار ناقصین باسلام کہ روز
 اسلام عمر و بیتومی پس آنکہ از موالی است و بگرم خواہم بود و آنچه در اصحابہ گفته است
 آنست کہ سعید مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل اسمہ مہران و قبل طہمان قبل
 رومان و قبل امر و قبل ریاح تا بیت و یک قول در نام وی ذکر کردہ و گفته کہ اصل سید
 فارس است پس خریدار او از او کرد و ام سلمہ و شہرا کرد کہ در خدمت آنحضرت باشند صلی اللہ
 علیہ وسلم و تحقیق روایت کردہ است از حضرت و از ام سلمہ و از علی مرتضی و روایت
 کردہ انداز وی ابو سعید بن عبد الرحمن عمر و سالم بن عبد اللہ بن عمر و غیر ہم و گفت حماد بن سلمہ
 از سعید کہ گفت بودم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سفری پس بودند بعضی از قوم چون خانہ
 می آمدند از برداشتن بار خود می انداختند بر من تا برداشتم من از ان چیزی بسیار پس
 فرمود آنحضرت ما انت الاسبغیہ و این حکایت سفیہ مولا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و در نام وی نیز اقوال کردہ اند بن سعید نیز نام اوست یا دیگر است و گمان چنان راہی
 کہ در اسامی موالی تکراری واقع است اما ذوات ہم متعدد و اند یا ذوات بر نامی را ذوات
 جدا خیال کردہ اند و اللہ اعلم بالصواب سعید بن کنندہ را وی ذکر می نیافتم جز آنکہ
 سعید آورده بی سبب گفت سعید مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روسی عنہ ابو عثمان
 لندی و لفظ کنندہ نیز مشہور شد جز آنکہ در قاموس گفته است کہ کنندہ را بکسر لہم را غلط
 اسم یقال انہ لند و کنندہ در دو غلط و صحابہ مسلمان فارسی مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم از انجا صحابہ و افزای عبادتند است اورا اگر می پرسیدند کہ پدر تو کیست و نسبت
 چیست گفتی نسبت من اسلام پدر من اسلام نام مسلمان بن اسلام اصل مسلمان از فارس را نیز
 است و بعضی گفته اند از صفہان روسی از قومی بود کہ می پرسیدند اسپان ابلق را بر سر
 و طلب دین و عمر کند شت تا مشاہدہ کردہ جمال سید المرسلین را و مسلمان شد

و در آمد در وینها مختلف و فروخته شد در جاهای متعدد تا آخر بدست یهود و بنی اقلین و بنی
 انحضرت اودا و از او کرد و در غروی اقوال است بقوله سه صد و شصت حر داشت
 و اکثر بود و بیست و پنجاه اند یعنی گویند علی علیه السلام را در یافته و الله اعلم اول مشابه
 خندق است و خندق برای دهن سبک و مشاورت وی ساخته شد چنانکه گذشت و نزاع کرد
 در وی و روز خندق مهاجران گفتند یلمان از ما باشد و ما کار کند و انصار گفتند از ما باشد
 پس فرمود انحضرت سلمان من اهل البیت و بود وی قومی میکل و تنادر چپه وی و بنی اقلین
 و محبوبان و سابقان در گاه است که نخواستند بهر گاه رسید سیوطی در جمع الجوامع می آرد
 که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم السیاق اربعة السابق العرب و سلمان سابق الاقر
 و بعضی سابق البیضاء سابق ادم یعنی عند عزم دومی یکی از آنهاست که مشتاق است با ایشان نبشت
 علی و عمار سلمان ابی گردانید و راعمر بن الخطاب برد این که شهر نوشیروان و بنا کرده او بود
 و میخورد وی از کسب دست خود و تصدق می کرد و بوطایا و طائف خود و دست میبشت فقرا
 می بود در اهل صفه و بود مراد را عبا کی که آنرا می پوشید و پهلوانان او را می نمود و خواب می کرد
 و پوار درخت نه فانه داشت و نه جای باش دوستی از دوستان وی خواست که بر او
 و علی را بیازد گفت خایلیا که در وقت غمستن سر بر سقف بخورد و عرض همان مقدار که پای و از کسب
 و بچید پات سنه خمس است و ثلثین در اخر من عثمان و یعنی گویند و ز من عمر و اولاد
 اکثر روایت می کنند از وی ابو سهریه و انس بن مالک و ابو عثمان نوبدی و وی
 به تقصای خورش نبعان که در همان می باشد گاست با ابو سهریه و مزاحی و مطایبه می کرد
 پس منع کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را از ان و تقویت و نامید کرد ابو سهریه
 را آورده آنکه میان او و سعید بن ابی وقاص خیزد و میان آمد پس گفت سعد شخصی
 که بیان کن نسب خود را و بدگیری دیگری نیز گفت تا رسید نوبت بسلمان گفت بر او
 خود چندی در اسلام نمیدانم پدر من اسلام هسته و من سلمان الاسلام و میگفت عمر بن الخطاب
 یعنی الله عنده میدانند قریش که خطاب عزاس بود در جا بیست و من هم بن الاسلام ترا
 در سلمان بن الاسلام در روایت کرده شده است که سلمان قد اوم آورد و بر عمر پس گفت

بیت المقدس اور روایت کردہ شہادہ: ت ازوی کہ گفت آدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وسلم و
 شکایت کردم نطق قرآن را نشان بودن می برین پس فرمود آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بار کرده نشود
 بر تو چیزی که طاقت نداری آنرا لازم گیر خود سجود را و بود ابو بکر آنکه بسیار میگردد سجود را آورده اند که
 سوار شد ابو بکر آنه کشتی را و بود در باره ابوی مصعبت که یاد میگردد آنرا و بود ابوی سوزنی پس انقاد
 سوزن را آورد و ابوی گفت سوگند میخورم خدا یا بگو که رو کنی بر من سوزن مرا پس غلامه شد سوزن
 از دریا و گرفت آنرا و در اسباب حلال دیگر از دریا و کنیت او ابو رجانه گفته و لیکن بن گفت که وی والد رجانه
 است که برین آنحضرت بود و در جوانی شد که ابو رجانه انصاری بود یا از وی و در شکی این که بر جوان
 حوران ابو رجانه موی آنحضرت باشد و در ذکر سمری آنحضرت گذشت که رجانه بنت زید بن عمرو بوفعی گفته
 اند بنبت شمعون از سبایای بنی امیه یا بنی قریظ بود و وطنی کرد او را آنحضرت بلکه همین بوفعی گفته اند
 آنرا و در تریج نمود و ظاهر نمیشود که سبک پانہ رجانه از سبایا بود یا پیش ازین چون سبک کرده اند شمعون
 و قریظی ظاهر است که وی از سبایای بنی قریظ بود و الداعلم بالصلوات حمیرہ ضاد مع صنیہ تصغیر بن اسب
 حمیرہ فی الاستیعاب حمیرہ بن اسب حمیرہ موی رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم را ابو حمیرہ را و ابن اورا
 حمیرہ صحبت است و وی بدسین بن خلیف الملک بن حمیرہ است حد کرده میشود و راجل مدینه است
 کرده است ابن ابی اسب حمیرہ بن عبد الملک بن حمیرہ که رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم گذشت
 نام حمیرہ که کرده میگردد بن و در آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم چه چیز و کرده است ترا یا گویند و
 پس گفت یا رسول اللہ تفریق کرده شد میان من میان پس فرمود رسول خدا صلے اللہ
 علیہ وسلم تفریق کرده نشود میان والد و ولد و می پس دستا و آنحضرت کسی را پیش کسی که حمیرہ
 از وی بار پس خرید او را از وی بیگ شد و آنرا آورده اند که نوشت آنحضرت کتابی برای حمیرہ بن
 حمیرہ که ایشان اهل بیت از عربی و ذر اعلی بن نجفی در که خدا تعالی بر رسول خود پیغمبر کرد و حمیرہ که
 دوست دارد که لاحق گردد بقوم خود پس آنرا و ایشان را رسول خدا پیغمبر اختیار کرد ابو حمیرہ خدا و رسول
 خدا را پس عرض کنند ایشان ایچ کی گویند و برکت البتہ ملاقات کند از مسلمانان با یک وصیت کند
 ایشان خیر کاتبه ابی بن کعب عن نبی اسلام فی الصاخبه بعد اللہ بن اہم الهاشمی موی رسول اللہ صلے
 علیہ وسلم فکرمه است اور ابو حمیری و صحابہ سعادت کرده است احمد و غیر موی از طریق ابن سیرین

۱۰۰

سواہ از عبد اللہ بن سلم کہ مولی رسول صلی اللہ علیہ وسلم خداوند مومنان و مؤمنین علی طالبان است
 خلق و حلقی و غیلان بر فتح المجر و سکون التمامی الا ساغیلمان مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذکر کرده
 است اور این سخن و گفته روایت کرده شد است از وی یک حدیث کہ تخیر کرده اند اور اہل رقبہ
 گفت بروان می آید حال در حالتی کہ میوزند مردم را بسوی عدل و حق در انجمنی بنید پس باقی نمیمانند نہ کافر
 گر اگر اتباع میکنند اور ایشان نمی شناسند اور پس ناگاہ ظاهر میگردد میان دو چشم او کافر پس بخود اندورا
 ہر مومن پس نزد ظهور آن بمفارقت میکنند مومنان و اتباع میکنند کافران در نماز و فرج نامولی رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از اہل یمن نقل کرده است جعفر مستغفری کہ نزول کرد شام را ابو بکر بن محمد بن خرم
 ذکر کرده است اور از زوالی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذکر کرده است محمد بن سعد از راقدی و گفت
 نزول کرد شام را اولاد در دست یمن قدر معلوم است از احوال وی و تقریبان و فاریبہ بنہ تصدیر
 مذکور است یکی در استیجاب تقریب بنفلس بن نقر الحضری و یقال تقریب مالک بن حامد الحضری گفته و
 والد حسبر بن تقریبیت کرد میشود بانی خیمہ و دست در شامین و ابیت کرده است بسوی صبر بن تقریب
 احادیث کہ بعضی از ان روضہ و دوست بعضی رصف رجال بگرد اصاب تقریب بن مجیب می شامی است
 گفته میشود کہ اورا صحت است این و زفر است اما گفته اند کہ ایشان از زوالی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و اللہ اعلم کہ یہ نیز تصدیق در اصابا گفته کہ یہ مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذکر کرده است اورا عبد
 مزہ صحابہ و شیخ گفته این خطاست ناشی از بیخ و بی حریبت است بحامد ابو سلمہ راعی موبت
 عبد الرحمن محمد دیگر گویند کہ نام او ناسیہ بود و غیر صلی اللہ علیہ وسلم نام اورا تغیر داد بہ محمد در استیجاب صاحب
 محمد بسیار ذکر کرده فسوف یکی محمد تغیر فسوف نیز ذکر کرده اند اورا گفته محمد مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و ذکر کرده است اورا حاکم در تاریخ نیشاپور و کسانی کہ قدم آورده خراسان را و زبیران اورا ابیت آورده
 کہ گفت بود نام پدر من ناسیہ بود بعضی پس شنید ذکر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم و ابیت اورا پس سرین
 آمد نجات و قدم آورد و مدیدہ مظهر را پس سلمان شد نام کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا محمد پس
 رجوع کردید از خود سلمان بود کہ گفته می خدا را مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود نزل و در رد آورده
 است آنرا ابو موسی ز طریق حاکم دیگر محمد بن عبد الرحمن ذکر کرده و گفته محمد بن عبد الرحمن مولی رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ذکر کرده اند اورا بسطین عیدان موزمی ماوردی صحابہ روایت است کہ گفت محمد بن عبد الرحمن

مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کشف کند عورات او را و او را حجب
 میکرد و بر وی حمل و یعنی هر که دخول واجب میکرد و در وجه مولی گفتن ظاهر شد که آنکه خون مجوسی بود در بند او افتاده
 پس آنحضرت آنرا ذکر کرده باشد و الله اعلم بحقیق این اسم یافته نشد درین کتب بلکه مشهور است که مولی شامی از
 تابعین نافع ابوالسائب فی الاستیعاب نافع مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم است کرده است از آنست
 که در محمی آید بهشت را بگنجد نرسد ناکشده و نرسد نهند به عمال خود روی غنم خالد بن ابراهیم را از آنست
 که در روضه الاحباب بیان نافع بدان کرده یافته نشد نعم ابوالسائب کفایت چند کسی از صحابه است غیر
 نافع ابوالسائب غلام غیلان بود پس اسلام آورد پیش از آنکه بدانند غیلان پس از آنکه او را رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم بعد از آن ایمان آورد و غیلان پس و کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آنجا
 غیلان شایع کرد و اینست نافع باشد از عبارات روضه الاحباب چنین معلوم میگردد و نیز نمونان موهده و نیز
 تصویف بعضی فرزندان عظیم گفته اند این عبد البر که استیعاب گفت نمی شناسم من را زیاد را بنام کعبه بر نشان کرد
 اند او را در مولی پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفته که فریاد آنحضرت و آنرا کرد او را صاحب لحواس نقل
 کرده که گفت بود وی از مولی بن سیرت نمیک نمودن با بر بنک ثمریک فی الاصابه نمیک بن الاسود
 رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث عائشه آمده که گفت چون آنرا کرده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در من
 موت و التیاد ابو بکر و نماز پس با ناکت آمد خواست که بیرون آید بسوی مسجد شریف گرفت او را اعلام ساهی
 که بار او را کلام صاحب مغموم میشود که او را بان بنده سیاه همین نمیک بن الاسود او را اعلام صاحب نمونان
 بصفتی تصنیف ابو بکر بن نافع بار و سکون کاف در آنرا اسم می نافع بن سارعت بن کلاب بن نافع و ال
 و بعضی نافع بن مسروح بن قیس و سکون بن همل و ضم را در بخار و بعضی اسم او مسروح بن کلاب و بعضی گفته
 بلکه علامت عارث بن کلاب نفعی پس بسر گرفت او را و مادر او را بکره سمته الله عارث بود و س مادر زیاد
 بن ابی سفیان بود که زنا کرده بود و بوی در جاهلیت و غالب مدبر وی کنیت او بکره کرد او را رسول خدا صلی
 علیه وسلم بر آنکه فرود آمد زنت خود را و در خلافت بکره که خرج جاه را گویند که در قبی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 قطعه طائف را آنحضرت داشت ابن نافع اسلام آورده شوق نقای آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود خرج جاه که
 پایان زندانت پس آنحضرت او را ابو بکر کنیت کرد پس مشهور شد بان کنیت او را و علت آنکه آنحضرت چون

کتاب

محاصره کرد طایف را امر کرد مساوی را که نماند و هر سرنیزه که فرود آید از حصن بیرون آید بسوی اهل پس
 از او پس بیرون آید و در آنجا رسید که یکی از ایشان گفت بود و نزد مغلطای فرود آمد نسبت سرنیزه
 و اعتقاد کرد آنحضرت هر که نزول کرد و سپرد هر یکی را از ایشان بروی از مسلمانان که موت وی برسد
 باشد پس شوار آمد بر اهل طایف چون فرود آمد طایفه از اهل طایف و اسلام آوردند طلب کردند از
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم که رو کند بر ایشان عبید ایشان را پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 هم حقار الله و اینجکایت سابقا و غزوه طایف گذشته است و این مویید است و آن قول را که
 عبید حادث بود و اگر نه بود هم وی خود را صلی الله علیه و سلم آنحضرت میخواند وی گفت بمسلمانان من برادر و پیوسته
 و من صلی الله علیه و سلم و اگر آید و در میان من می خواهد که نسب کنید مرا من نفع من میرود و بود
 وی شخصی است که از قحطی صحابه ایشان نزول کرد و بصره و مراد و اولاد شد و بصره اکابر و
 ایشان و گفته است حسن بصری رضی الله عنه که نزول کرد و بصره از صحابه اهل زمران بن حسین
 و ابی بکر و وی گوشه گرفت روز جمیل و میل نکرد و بیخ جانب و قتال نکرد و بیخ فریق قنات
 یافت ابو بکر و در بصره سینه تسع و در حین و بیخ گفته اند اصحاب اثنین و حسین و وصیت
 کرد که نماز کرد بر وی ابو بکر و سلمی رفته اند و سر من ابو کیسان در اصحاب گفته کیسان
 صوابی ابی صلی الله علیه و سلم و یقال له موز ایضاً فی الاستیجاب کیسان مولی ابی صلی الله
 علیه و سلم و یقال اسمہ موز و کنیت کوهه همیشه و ابی کیسان اختلاف کرده است فضل کیسان و قبل
 طمان و قبل و کوان همه اینها در حدیث تحریر شده است و غیر صحابه علیه سلم در آن فتح و او
 را فی الاصابه و در آن مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم ذکر کرده است ابو نعیم در صحابه و اخراج کرده
 است از فکریه عن ابن عباس گفت افتاد مولی نبی صلی الله علیه و سلم از شاخ خرا و مرد پس گفت
 رسول صلی الله علیه و سلم نگردد روی از زمین می و بدید و امیرت او را پس گفت مرد و در او و او را
 میرت روی و بسیار بسیار آنها متصل بر او ذکر یافته است که را می اهل آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم
 و عرضون او را گفتند و آنحضرت قصاص بسیار از این اثبات گرفت و طرح را بجای او گذاشت و اینجایا
 مذکور است اما اگر واقع شده بسیار دیگر است و بسیار بسیار مذکور شده اند که من میشود که بعضی از ایشان نیز
 از مولی شریف باشد یکی رسید حشبی را می هست که چون رسید با آنحضرت صلی الله علیه و سلم که

از نبی تعالیٰ بر گذرند که نام موضوعی است یسوع بن سید آنحضرت بودی یاقت خلاصی را که بسیار نام
 اوست بلای آخر القصد دیگر بسیار از جمله آن کسانی است که مسبوک کردند و حصن طایف پس مسلمان شدند
 و از او گرد آنحضرت اورا امامین را در اصحاب مولی عثمان گفته و ظالمین این باقی نیست که آنحضرت آن
 خلفان را که فرود آمده بودند هر یکی را یکی از صحابه سپرد و ملوث آنرا بروی داشته بودند این باقی عثمان
 رضی اللہ عنہ سپرد و آخر سید احق کردند و فرمود هم عقاب اللہ پس اگر این بسیار بود مولی عثمان
 گویند هم درست در آمد و مولی آنحضرت گویند هم و با باشد و ابو بکر خود را مولی حضرت سید است
 جماعه را که مولی حضرت گویند صلی اللہ علیہ وسلم صورت وارد و اللہ اعلم الباقی مثلاً جسیفہ تصغیر
 و بی تصغیر ذکر کرده است ابن جوزی در طبع و وصف کرده اورا باینکه مولی بنی است صلی اللہ علیہ وسلم
 و اینجا ابوالثیلہ دیگر است که نام او وارد شده است و آورده اند که نام او در جاہلیت ظالم بود پس
 اورا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم انت راشد راشد و است راشد بن حفص بن عمرو بن
 عبد الرحمن بن عوف و راشد بن عبد ربہ سلمی در اصحاب گفته راشد بن عبد ربہ بر نام عوف بود
 اورا راشد نام کرد و در ورا کنیہ ابوالثیلہ است ابوالثیلہ که اورا مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از نام کرده
 ذکر کرده شده اینهمه در اصحاب و در استیجاب بن نام این کنیت هیچ مذکور نیست ابوالخیر استیجاب اصحاب
 یک ابوالخیر اصحاب نصاری ذکر کرده اند که در صلوة تر و طلوع شمس حدیثی دارد و در از یافته و گفته اند
 که غیر از یک ابوالخیر و صحابه نیست اما هیچ از وصف مورثیہ ذکر کرده اند و اللہ اعلم بوصیفہ فی الاصحاب
 بوصیفہ مولی البنی صلی اللہ علیہ وسلم گفت بخاری عدادی در مهاجرین است روایت است از
 یونس بن عبیدہ از مادرش گفت دیدم اباصیفہ را که بود مردی از مهاجرین سب میگردیدند ترا از خیر
 و از طوطی دیگر از ابی بن کعب ابی صیفہ مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آورده است که بناوی شد
 پیش می سنگر نیز با سب میگرد بوی از نماز شام تا نیم شب از پیشین تا وقت شام در استیجاب نیز آورد
 که ابوصیفہ مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود از مهاجرین سب میگرد و نبوی ابوقبیلہ یافته نشد که
 ابوقبیلہ که نام او نبرد و اختلاف است که صحابی است یا نبی و بر تقدیر صحت مؤلف نیست
 و اللہ اعلم ابولبابہ فی الاصحاب ابولبابہ مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذکر کرده است
 اورا محمد بن حبيب در کتاب خود که محمد بن نام دارد و ذکر کرده است بخاری که از ابو قریظہ است

و بود وی مکاتب پس عاجز آمد از ادای نقول کتابت پس خرید او را رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم و آنرا در روایت کرده است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر که گوید استغفر الله
 لا اله الا هو الحی القيوم و التوب علیه مزید شود گناہان را و اگر چه گریخت باشد از جنت و وی و الله
 بن زید بن المنذر است شیخ میگوید که مشهور است که روایت کرده است این حدیث را از بن
 بولاست که مولی آنحضرت است چنانکه گذشت انتهى و این ابوالعباس بن ابولبابه بن عبدالمعز
 است که نام او زعامه است که خود بستون مسی بر بسته چنانکه در محل خود مذکور شده است ابویقینانی
 ابویقینانی مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم بود بنده بخشی یا کوفی باقی ماند تا زمان عمر رضی الله عنه
 و صاحب استیعاب گفته ذکر کرده اند آنرا بعضی از اهل سیر از موالی و من نمی شناسم او را شیخ میگوید
 ذکر کرده است او را محمد بن حمید و کتاب مخزن گفته است جعفر مستغفری که بود وی که میگرد
 دیوان در خلافت عمر و ابوالیسر یا یثختانیه و سین همه مفتوحین صحابی مشهور ذکر او در استیعاب
 و جامع الاصول و اصحاب و کتب احادیث مذکور اما هیچ کس را با اسم مولی موسوم نداشته و
 استیعاب بعد از ذکر نسبت اسماء آنها و اجداد او گفته انصاری سلمی حاضر شد پدر را بعد از عقبه پس
 وی عقبی بدری باشد وی بود که اسیر کرد عباس از روز بدر و بود مردی کوتاه قامت و گردن
 و بزرگ شکم و عباس مردی در از قامت بیشتر پس فرمود او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم تقدماً
 علیه ملک لکریم و او بود که کشید را بهت مشرکان را روز بدر و بود در دست ابو عزی بن عمر حاضر شد
 صفین را با علی رضی الله عنه و بود در بدین مرد و در وی ششمین بن لفظ استیعاب است
 و همچنین در اصحاب گفته اسم و کنیت و نسبت وی ذکر کرده ابوالیسر فقیهین الانصاری العجم
 بن عمرو گفته مشهور با اسم کنیت حاضر شد عقباً و پدر او مشاهد را و بخاری گفت در او را
 صحت است و حاضر شد بدر و بود کوتاه گردن بزرگ شکم و مرد بدین ششمین و این و آخر
 سن الصحابی یعنی از دیر بیان روایت کرد از وی عبادت بن ابوالیسر بن عباد بن الصامت و
 و حدیث وی در از است اخراج مسلم این عبارت اصحاب است و در جامع الاصول در ذکر کنی
 گفته ابوالیسر به فتح الیاء و فتح السین الهمزة و بالراء کعب بن عمرو الانصاری صحابی مشهور
 ذکر اسماء گفته ابوالیسر کعب بن عمرو الانصاری سلمی شهید العقیده بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم

امیر العباس بن عبد المطلب یوم بدتونی بالمدينة سنه خمس و عشرين خیز روی ابوالمیسی دیگر هم ذکر
 نیست خداوند که میازگی نقل کرده در موالیش ذکر کرده مذکور آن نیز از موالی آن حضرت است
 و در استیجاب اصحاب ذکر کرده اند گفته حدیث می نثره عطاء بن السائب ان الصدقة تحمل لی و لا
 بتی وان موالی القوم من امم بعضی لهما ان گفته اند بعضی شک کرده والد اعلم لما کنیز کان حاصبا
 ایشان نیست سلمی ام رافع امراة ابی رافع موالی ابی سلمی ام سلمی ام سلمی ام سلمی ام سلمی
 عایه سلم گویند که دی مولاة عمه رسول الله صغیرت بنت عبد المطلب بود که او را مولاة رسول الله صلی
 علیه و آله میگویند و احوال او سابقا ذکر خدام گذشته است و در وقت الاحباب سلمی و ام رافع و ام
 شده و گویند سلمی مولاة صفیه بنت عبد المطلب را بعد از شمرده اند غیر سلمی ام نام رافع شیخ در اصحاب
 میگویند که خواندم بخطابی یعقوب لجرمی در مجموعه او دیده که نوشته است آن امراة که گفت حمزه را وقتیکه با
 از شکار اگر میدید می تو که چه کرد ابو جهم برادر زاوه تو تا در چشم آمده حمزه در رفت بر ابو جهم زود سر او را
 تا کشید حال با سلام حمزه ابن سلمی مولاة صفیه بنت عبد المطلب بود که خدمت می کرد آنحضرت را مادر دیگر
 وی در سراری آنحضرت گذشت ام ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم و شیرین اخت مدینه
 قبطیه که هر دو را مقوق ملک سکندریه فرستاده بود پیش خدیجه آن حضرت شیرین که به حسان بن ثابت
 پیش آمد برای او عبد الرحمن بن حسان بن ثابت را در رضوی فی الاصابه رضوی مولاه رسول
 الله صلی الله علیه و سلم گفته است ابو موسی ذکر کرده است او را مستغفری دنیا و دوزخ احوال و
 چیزی و امیره فی الاصابه قال ابو عمر خدمت کرد رسول خدا را صلی الله علیه و سلم حدیث او در
 شام است و روایت کرده است حسین بن فقیر که گفت امیره مولاة ابی سلمی ام سلمی ام سلمی ام سلمی
 که نامیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم او میر ختم آب بر و دست وی پس نگاه در آمد بروی برد
 و گفت یا رسول الله این می خواهم که باطل خود بچشم پس وصیت فرمود و گفت شریک کردن
 بخدا چیز را اگر چه پاره پاره کرده شوی و سوزنده شوی از دست و ذریه و تصدیق اللهم له مولاه رسول الله صلی
 علیه و سلم ذکر ابی سعد و سایر فی الاصابه سابقه مولاه رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت کرده است
 از آن حضرت در لقیطه و روایت کرده است از وی طارق بن عبد الرحمن در تاریخ الفسائی
 و کذافی الذبل لابی موسی ام ضمیره مولاه رسول الله صلی الله علیه و سلم زوج ابی جهم

و کذافی الذبل

و ضریح لیسری ایشان است: ذکر البقیع و در مروالی گذشت **باب ششم** در ذکر حراست آنحضرت
صلی الله علیه و سلم حرس و حراست پاس داشتن و نگاه بانی کردن عاریس با کسان جمع حرس و حرم
حادثه تشدید را و احترام خود را پاس داشتن و حراست که بعضی صحابه کردند باین معنی است که جماع
از ایشان متعین بودند بلکه بعضی از ایشان در بعضی اوقات باین کار مشغول بوده و باین سعادت
مشارف شده اند محدثان آنرا ضبط کرده اند و شاید که بعضی از ایشان دایم برین کار بوده باشند
و آن حضرت با تالیع سنت الهی عزوجل که در رعایت اسباب جبران یافته است میکرد بعد از آن
بنزول آیت والله یصلح من الناس آنرا شریک و اولس یکی از عارسان سعد بن
سعد و انصاری هممل و بیست از جمله اصحاب و اکابر ایشان است و اسلام آورده
بعد نیه میان عقبه اوسله و ثانیه بردست محصب بن عمیر که فرستاده بود او را آنحضرت
صلی الله علیه و سلم پیش از هجرت خود هدیه و از ایشان اول داری است که اسلام آورده از انصار بود
وی مقدم و مطلع و تشریف میان قوم خود چنانکه گذشت و به تحقیق تسمیه کرده است او را رسول خدا
سید انصار حاضر شد بدرا و احد را و ثابت ماند با آنحضرت درین روز واحد رسید تیری در کمال و روز
خندق و بعد از یکایک وفات یافت و فرمود آنحضرت نازل شد بروی سقاده هزار ششصد و آید چرخ
و گفت یا محمد که مرده است از اصحاب که کشته است برای وی در پامی آسمان و جنیده است
بهجت موت وی عرش حسن تمامه این احوال تفصیل در طرز و مخرج فریاد گذر شده است و در
وی رضی الله عنه برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز بدر بود که عرشش برای آنحضرت ساخته
بودند آنحضرت در عرشش بخوابفته و سعد بن معاذ تراست نموده ابو بکر صدیق رضی الله عنه
تیز در روز بدر در عرشش تمنع بریند آینه بر سر مبارک آنحضرت ایستاده بود تا ز سدر پیروی هیچ کی از
مشرکان رواه ابن السماک فی کتاب الموفیة کذا فی المذهب و محضی حضرت اینجا بیشتر است و احمق
است بذكر و عجب که در روضه الاحباب ذکر کرده محمد بن مسایه انصاری حاشی اشملی حاضر شد بدرا
و شاید از همه گزیند که گذارنده بود او را آنحضرت بر دین بود از فضلا صحابه اگر کسی که تسمیه کرده شد از
صحابه بعد بود اسم شد بد السمرة در از قامت جنة و اسطر و بعضی اسود گفته تحقیق است که اسم او شد
السمرة بود و گویند گرفت از فتنه با محمد صلی الله علیه و سلم حاضر شد قبل از آنکه صحابین را و اصحاب نقل میکنند که

کلمه صحیح است

در حدیث صحیح است

در حدیث صحیح است

که گفت آنحضرت می شناسم مردی را که ضرر نمی کند و او را فتنه و با او که محمد بن مسلم را و حضرت را که بسیار این از پیغمبر صلی الله علیه و سلم از خبر البغوی و غیره و این حدیث را در مشکات نیز بر روایت ابی داود آورده و در حدیث از وی که گفت داود را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شمشیر را گفت قتال کن با این شمشیر شمشیر کانه نام دارد که قتال کرده شود و چون است با منیر نیز بعضی برگردان بعضی را بنون شمشیر را بر سنگ تابش کند بستر بنشین رخا خود گفته اند که آنها در بیت نشستند و رفتند سعد بن ابی وقاص بود و عبد الله بن عمر بن مسلم و اسامه بن زید بود و او را ده پسر و شش دختر اسلام آمدند قدیم برید مصعب بن عمر و اسلام آوردند و او را دوی و روایت کرده است از وی در مشکات از روایت نسائی که گفت چون علی بن ابی طالب رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بگذارد صلوة تطوع را میگفت الله لکم جهت وجهی للذی تطوعوا و الارض حنیفا و امانا من المشرکین و مات شهید است او سبع و اربعین جوان سبع و بیست و هفت حراست و می رضی الله عنه بر آنحضرت راضی الله علیه و سلم روز احد بود که انی التوسب و ذکوان بن عبد الله بن قیس بن راوی سب ذکر کرده و در روضه الاحباب گفته که محمد بن مسلم و ذکوان بن عبد الله بن قیس آنحضرت بودند در احد اما سابقا و قصه آمد گفته که چهارده کس از اصحاب پیش حضرت باقی ماندند هفت از آنها هفت از انصار و هر دو فرقه را شمرده و در آخر گفته که گویند محمد بن مسلم نیز از آنجا بوده و ذکر این که ذکوان بن عبد الله بن قیس اصلا کرده و نیز در شعیب اصحاب ذکوان بن قیس گفته نه ذکوان بن عبد الله بن قیس و وی شهید غزوه احد است و اصحاب آورده که آنحضرت چون با مدینه آمد فرمود صلی الله علیه و سلم کسی که دو دارد که نظر کند بر وی کبی سیری کند پای او فرو اندازد و از پشت را باید که نظر کند بسوی این مرد و اصحاب این بنظر الی رجل یطار قدیمه قد نقره الخ فلیطیر الی هذا الحدیث بطوله و در سبب است گفته که حاضر شده عقبه اولی و ثانیه را بعد از آن بیرون آمده از مدینه بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بود با او در یکدیگر میگفتند او را مهاجر می انصاری شهید بد را و قتل یوم احد شهید او در سر و کتاب ذکر حراست وی نیست مگر آنکه ذکوان بن عبد الله بن قیس که حاضر بود آنحضرت را دیگر باشند و یافقه نمی شود و الله اعلم و زبیر بن العوام فریاد بن اسد بن عبد العزیز بن قیس بن کلاب لاسدی القرشی طائی می کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در قع و صفیه بنت عبد المطلب عمه رسول خدا مادر و سه و ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد عمه او و اسما بنت ابی بکر صدیق

ذکوان بن قیس

در سبب

عنه

زوجه وی اسلام آورد و بدست ابوبکر صدیق دوی شانزده ساله بود و گفته گویند که بست
 و پنجاه ساله بود و در اصابه دو از ده ساله و بیست ساله نیز روایت کرده پس عذاب کرد و او را عم او بر خان
 می پدید آورد و در حدیث دوم میگوید بروی تاترک کند اسلام را پس ترک نکرد و هجرت کرد بسوی حبشه و حاضر
 بدر را و مشاهد را که بعد از دست وثابت ماند بحضرت صلی الله علیه و سلم روز احد و حراست کرد و یوم
 چنانکه گذشت و دوی یکی از ده تن است که شهادت داد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ایشان را بجهت و یکی
 از ان شش که شوری گذاشت عمر رضی الله عنه خلافت را میان ایشان و بود در اقامت مایل
 خفیف اللهم اسم کثیر الشعر چون سوار میشد خط میکشید با پای علی و در زمین و بود مراد از انرا غلام که
 خراج میداد و او را نمی آورد از ان در خانه چیزی و تصدیق میکرد همه را و پسر سیده شد از محبت
 روایت وی از آنحضرت گفت بود مرا فریاد و قرب بوی صلی الله علیه و سلم آنچه میدادند لیکن شنیدم
 من آنحضرت را که میفرمود من کذب علی فیسوق مقده من النساء از ترس این که مبادا در گذشت
 روایت نکردم و پیش علم از ان بود و دوی اول کسی است و کشید و شمشیر را در راه خدا چنانکه سعید بن
 ابی وقاص اول کسی است که تیر انداخت در راه خدا سابقه فضائل او بسیار است و فرمود
 صلی الله علیه و سلم پیغمبر را خواری است خواری من از امت من بیست و در مدینه و دیگر زیر را با
 گفته که لکل نبی خواری و اما خواری و خواری رحل محب مخلص گویند چنانکه خواری عیسی علیه السلام
 بوده اند و نیز آمده است که فرمود آنحضرت مرزبیر را یا ابا عبد الله این جبرئیل است که میخواهد
 ترا سلام و میگوید من با تو ام روز قیامت تا دفع کنم از دوی تو شجر جهنم را که است از عدم خول
 جهنم لیل بشارت وی بجهت شهید شد روز جمل سینه است و ششین و بود عمروی اربع
 ستون و دفن کرده شد بواوی السامع و بعد از ان نقل کرده شد بر صیره و گفته نقل وی رضی الله
 عنه چنانکه ذکر کرده آنست که چون واقع شد دفع جمل نما کرد علی رضی الله عنه که بخوانند بر
 من زبیر بن العوام را پس خوانده شد زبیر رضی الله عنه و گفت مراد ما علی یا زبیر سینه
 میدهم ترا لهذا آیا میدانی تو که بودم من تو در سفینه نبی فلان که نبرد میکردیم با یکدیگر
 گذشت بر ما رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گفت باز بیرو دست میداری علی را
 پس گفتی تو چه چیز منع میکند مرا که دوست ندارم علی را و همچو این خالی و این گفته

وعلی دینی پس گفت آن حضرت یا علی دوست میداری زبیر را پس گفتم یا رسول الله چرا
 دوست ندارم این عمتی وعلی دینی پس گفت آنحضرت زبیر را با و الله نفاق کرده است ظالم پس
 گفت زبیر بعلی بنی و الله گفته بود آنحضرت و لیکن من فراموش کرده ام از آنگاه که شنیده ام
 از حضرت صلی الله علیه و سلم اکنون با و آمد مرا بخدا سوگند قتال نمی کنم ترا پس برگشت
 زبیر از بحر که گفت او را ابن ابی عبد الله بن الزبیر پیشد ترا که بر سیکردی گفت یا و الله اینست
 حدیثی که شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه و سلم پس قتال نمی کنم او را گفت عبد الله تو
 برای قتال نیامده برای آن که اصلاح کنی میان مردم و اصلاح کنده خداست پس این کار را
 گفت و الله من سوگند خورده ام که قتال نکنم او را پس مختلف شد اعراب میان مردم و سوار شد زبیر
 رضی الله عنه بر اسب خود و بر اندر روایت است از قتاده که چون پشت داد زبیر روز جمعه در
 خبر علی را که گفت اگر می دانست این صیغه که وی بر حق است پشت نمی داد پس بیرون رفت
 زبیر به موضعی و مشغول شد نماز پس رفت این بر موز کابل عسکر علی رضی الله عنه بود و زبیر
 زبیر را در عین نماز و آمد نزد علی و استیذان نمود تا در آید بروی اذن خدا و علی مرتضی او را گفت
 شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گفت قاتل الزبیری النار و در روایتی آمده که گفت آن
 جز موز شبارت با و ترا به قتل زبیر گفت علی ترا نیز شبارت با و بدخول نماز و گفت اما قتل این صیغه
 می نمانی بسا جای خود را در و زنج شنیده ام رسول خدا صلی الله علیه و سلم که می گفت هر
 پیغمبر را داری ست و خواری من زبیر است و آمده است در روایتی که چون کشت این جز موز
 زبیر را آمد بسوی علی و با وی شمشیر زبیر بود پس نظر کرد علی رضی الله عنه بجانب شمشیر
 و گفت آگاه باشید و الله بسا کژی که دفع کرده است صاحب این شمشیر از وجه رسول
 الله صلی الله علیه و سلم و در روایتی گفت علی بسا کژی که کشاده است این شمشیر
 از وجه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و روایتی آمده است که آمد عمر بن جر موز بسوی علی
 بن ابی طالب اشارت داد و گفت این چنین کرده میشود باطل بلا پس گفت علی خاک
 در دهان تو بدرستی که امیدواریم که باشیم من و طلحه و زبیر از آنکسان که گفته است خداست
 در شان ایشان و نزهتانی صدور هم من کل انوار علی سر متقابلین و صلی الله علیه و سلم

عن اصحاب رسول الله جميعين سعد بن ابى وقاص سعد بن مالك ابى وقاص كنى
 مالك ست وى كى از عشره خيمره و آخر ایشان ست در موت و كى از سته شورى ست
 كرده ست از آنحضرت بسيار روایت كرده اند جمعى كثير از كبار صحابه عايشه و ابن عباس و ابن
 عمر و جابر بن سمره و كبار تابعين سعيد بن المسبب ابو عثمان نهدى و علقمه و اخف و جابر
 و اولاد او ابراهيم و عامر و عصب و محمد و وى اول كسى ست كه تير انداخت در راه خدا و اس
 كسانيكه فتح كردند عراق را و دالى شد كوفه را از جانب عمر و نبياد و كوفه را و كوفه از بلاد اسلام
 است كه بنياد كرده شد در عهد عمر پيتر عزل كرده شد و دالى ساخته شد عثمان و ابو و وى رضى
 مستجاب الدعوات و مشهوران و اين بدعاى آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم كه فرمود اللهم
 اجعل سعدا ذوا مال و واقع شده است در صحيح البخارى كه وى گفت كشت كردم ميفت
 و مال آنكه من كشت اسلام بودم اسلام آورد و بدست ابو بكر صديق و بود وى هفتده سال با
 نوزده ساله حاضر شد همه مشاهير او فتح كرده شد بدست وى مد اين و مالك عم و منهدم
 نبياد و كامره در روايت كرده است ترمذى از حديث جابر كه پيش آمد سعد در رسول خدا صلى
 الله عليه وسلم پس گفت آنحضرت اين حال من ست پس كو بنمايد مرا مردى حال خود را و مال
 خواند آنحضرت سعد را با اعتبار آنست كه وى از اولاد عبد مناف ابن زهير است و امته والده
 آنحضرت نيز از اولاد او ست و بنوز سره اخوان آنحضرت اند صلى الله عليه وسلم آورده اند
 كه صحابه در كه بنهان ميكردند نماز را از مشركان و ناگاه سعد در شعبى از ثقات كره در جاعه از صحابه
 نماز ميكرد پس منافرت كردند مشركان و عيب مسلمانان را به قتال ابجا ميد پس نزد سعد رفت
 از مشركان با ستخوان كلكه شتر و شكست مر او را و اين اول خونه بود كه زنجيه شد در
 اسلام و در جر است وى رضى الله عنه مرا آنحضرت را صلى الله عليه وسلم آمده است
 كه آنحضرت شبى بيار بود و خواب نه ميبرد او را فرمود كه شكه مرده صلح از اصحاب با
 كند مرا ناگاه شنيد او از سلاح را فرمود كه گيست اين مرد گفت منم سعد بار رسول الله
 پس با اينها و براى مرا ست پس دعا كرد آن حضرت صلى الله عليه وسلم او را و وى نيز
 اعتزال كرد از فتنه و در نيامد در ان و گفت او را با شتم اين عتبه كه حال مساويه بود و در آن

داشت با وی از جانب او که اینچنین از همیشه است که میدانند تراحق باین مرگفت وی مضمی المدینه من منوره
یک شمشیر که اگر زخمی شود اگر گرفتند و اگر زخمی بودی کافر را کار کند و بودی رضی الله عنه فقیر غنی
اصحاب اوم فطش از اسرار الهی وفات یافت در قصر خود که در عقیق داشت نزدیک مدینه سیر
و میل پس برداشته شد بر گردنهای مردان و آورده شد بمدینه و دفن کرده شد بمقبع خمیس
و خمیس و قبل ثمان و خمیس و عمر و هفتاد و چند سال بود و بعضی هشتاد و دو سال گفت ویران
قول که گفته اند که وی خرد تر بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بست سال می باشد ثمان
بلکه احدی و تسعین که ذانیل و الله اعلم عباده بن بشر عباد الفتح عین و تشدید موحده و بشر کبر
موحده و سکون بشین معجمه انصاری شملی اسلام آورد بر دست مصعب بن عمیر پیش از اسلام
سعد بن معاذ حاضر شد بدعا و احد را و همه شاهد را و خدمت میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
بسیار و حرمت ینمود و در لیالی خندق و در مواهب گفته که تراست میکرد آنحضرت را صلوات
بن بشر پس چون نازل شد و الیه حصمک من الناس ترک کرد آنرا و بود از فضلا صحابه و در
اصحاب آورده که آنحضرت شنید آواز عباد بن بشر را پس گفت اللهم ارحم عبادا و مرا و اتراس
در دین و بود در میان آنها که قتل کردند کعب بن اشرف یهودی را و بود از فضلا صحابه و در
کی ازان دو مرد است که روشن شد برای ایشان عصای ایشان هنگامیکه بیرون آمدند از نزد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شب سخت تاریک مرد دیگر اسید زخم نمود بن حجره بصیغه آنحضرت
کرده است در مشکلات و رباب کلمات این را از بخاری و از استیعاب سخت مفهوم میگردد
و روشن شدن عصای وی مستمر بود و گفته است که بود عصای او که روشن شد
برای او وقتی که بیرون آمدند از نزد آنحضرت در شب بسوی خانه خود و واقع شد یکبار برای او
بن حجره چون جدا شدند از یکدیگر روشن شد برای هر کدام عصای او و روایت کرده است از
انس بن مالک عبد الرحمن بن ثابت و شهید شد یوم الیمامة و بود عمر او پنجاه و پنج سال و الوالی
انصاری نام او خالد بن زید است از انصاری حاضر شده عقبه را و بعد را و احدی
را و سایر مشاهد را با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و وفات یافت در قسطنطنیه از زمین
روم سنه خمیسین یا احدی و خمیسین در امارت معاویه بر روایت نیز آورده اند که در دم

بجای خود

اسلام

مرسلها نماز و سجد و فن وی که مرابی ایوب را شبانی عظیم بود پس گفتند مسلمانان که انبوی است
 از کار باصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اقدام اسلام با وادفن کرده ایم اولاد ما که می بیند شما
 و الله اگر پیش گفتند قبر او را تا قوس نترسند شما در زمین ابد امان و ام که با ملک است روایت کرده
 است این معنی را از مجاهد گفت مجاهد خود میخواستند ایشان که کشف کنند قبر او را میبارید ایشان
 باران که مانع می آمد از آن و گفته است ابن قاسم از مالک که گفت رسیده است مرا که در دم شخصی
 بنمایند و استقامت میکنند بقبر ایوب و هزار و تبرک به و گفت شعبه حاضر شد ابو ایوب صحن در باطن
 و لیکن حاضر شد نهران و جیران را و این کلبی نه این سخن گفته اند که حاضر شد ابو ایوب حبل آودین
 را باطنی و بود بر مقدمه او روز نهران و روایت کرده شده است از محمد بن سیرین که گفت خبر
 داده شده امین که ابو ایوب حاضر شد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدرا و خلفت نکرد و هیچ غزوه را
 در هر سال تا اینکه مرد با فرج همچون والی گردانید معاویه نیز پدیدار چشمی قسطنطنیه میگفت ابو ایوب
 وجه شد ما را که امیر گردانیده شدند بر احوالمان و گفت گفته است خدا غزوه جل بالفرو و اخفا و
 تقالیم بعضی شد در آن غزوه و آمدن زیدین معاویه بعبادت وی و گفت وصیت کن مرا چون بکنم
 گفتن گفتند مرا بپسندم کن مردان را که سوار شوند و سیر کنند در زمین حدود تا آنکه چون بیایند مجال با
 دفن کنند پس گردن زید وصیت او را آورده است که امر کرد نیز پدرم را که بر اشد اسپان را بر قبر
 در آمدن در فتن تا نماز شری از قبر وی روایت کرده است مجاهد ظاهر این را از برای آن که ده باب
 که تا دست در آنست گفتند نصاری بقبر ایوب پیش گفتند که این از جمله جنابت
 و شایع اعمال او بود که سابقا عداوت داشت با وی و الله اعلم ذکر کرد این را ابن عبد البر
 استیجاب مناقب فضایل وی بسیار است و نزول کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن
 وی بعد از هجرت تا بنا بر مسجد مشهور است او را ابو ایوب اقطاب مانده است و روایت کرده است
 از حضرت و از ابی بن کعب روایت کرد از وی برادر بن عازب انس ابن عباس بن جابر بن عمرو و غیر
 ایشان دستخلاف کرد او را علی تفری رضی الله عنه در وقت خروج وی بسوی عراق و حر است
 وی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در غزوه خیبر بود در شب عروسی صفیه که از شهر بود خوف و ملاحظه
 داشت و بلبل که خادم در گاه متفرگه و بگیا بود حارس آنحضرت بود و روایتی تفری ذکر وی فی غزوه

بیتغیر از این

در ذکر موزان بیاید انشاء الله سبحانه و در مواهب گفته که مغیره بن شعبه عارض آنحضرت بودی
 علیه السلام در روز حدیث شمشیر گرفته ایستاده بود بر سر مبارک وی صلی الله علیه و سلم باب هشتم
 در ذکر کتاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم با آنکه آنحضرت را کتابان الهی کاتبان می بودند بعضی نامهای
 بملوک و امرای می نوشتند و غیر هم و بعضی اسوال صدقات و بعضی هدایات و معاملات
 و شروط و معاملات و جز آن و چون آنحضرت از خط و کتابت منزله و مبر بود اکثر صحابه نیز بر عادت
 عرب ازین مذهب عاری بودند لاجرم آنهای که از میان ایشان بخط و کتابت موصوف و موسوم بودند
 اینخدمت می فرمود در روضه الاحباب میگوید مقرر چنین بود که عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب
 رضی الله عنهما می نوشتند اگر ایشان غایب می بودند ابی بن کعب و زید بن ثابت می نوشتند
 و اگر اینچهار کس حاضر نبود می هر که حاضر بودی از کاتبان او نوشتی انتمی پوشیده نماند که
 دوام و استمرار این ترتیب محل سخن است بلکه زید بن ثابت و ابی بن کعب غالب اند در نوشتن
 وحی گویند که تسعین بودند برای آن و در آخر بعد از استیغای اسما و کلامی نقل کنیم از استیغاب که نام
 هست در نیاب انشاء الله تعالی و در کتبچه جمله از آن در سر کتابی مذکور است در روضه الاحباب
 چهل تن ذکر کرده و خلفا را رابعه را از ایشان شمرده و فضایل و مناقب ایشان مشهور و معروف
 است و با وجود آن اگر اسما و تشریف ایشان تبرکاً جدا نوشته شود بعضی احوال ضروری چنانکه
 در تاریخ وفات و مدت خلافت و امثال آن مناسب باشد ابو بکر صدیق رضی الله عنه اسم
 در جا پیت عهد الکعبه بود و بعضی گفته عهد رب الکعبه تسبیح کرده او را رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم بعد از قبیل العقیق از جهت آزادی وی از آتش و زخ و بعضی گفته که با او را پسری زنده نماند
 پس چون تولد شد وی ایستاده کرد او را مستقبل قبله گفت خداوند آزاد کن او را از موت و سختی و
 برای من و بعضی گفته اند که عهد الله نیز نام قدیم است و صحاب است که این نام لقب پروردگار
 است روایت کرده است ترمذی من ابدا و ان نبط الی عقیق من لبار غلظت الی الی که قبیل قبیله
 لقب یغانه ای حسنه و جاهل بعضی گفته اند از جهت آنکه نبود در نسب ی چیری که عیب کرده شود
 بان از جهت قدوم وی و خیر فی القاموس العقیق الکریم الحال و النجا تیره و الشرف و العقیق
 الصدیق او سیده بامنه و اتفاق کرده اند است بر سینه صدیق از جهت سیادت او

بیتغیر از این

بصدق رسول الله صلی الله علیه وسلم ولما نمت وی بر صدق در جمیع احوال و روایت کرده است
 و از قطنی و حاکم از ابی بنی گفتم اسعانی می توانم کرد که چند شنیده ام علی را گوی گفتم بر منبر کز خدا
 نسیمید کرد ابو بکر را بزبان پیغمبر خود صدیق ولادت می بعد از مولد آنحضرت است بدو سال و چند ماه
 و این مدت خلافت اوست که تمام شد و در او بعد از حضرت ثقات و ائمه ثانی و ستون سنه و فضا
 و مشاقب او بسیار است عمر فاروق رضی الله عنه ولادت یافت بعد از عام الفیل بسیزده سال شب
 یکشنبه غره محرم بود از اتراف قریش و بود بسوی وی سفارت در جالبیت و بودند قریش چون آنج
 میان ایشان حرب میفرستادند و اسفیر و رسول و فایق میشد وی مردم را در طول گویا سوار است
 مردم پیاده گفته است و سب بن مبنه و صف او در توریت قرن جدید شدید امین و اتقن الجبل
 و سبلی لغاروق بفرقه من الحق و الباطل و چون اسلام آورد وی رضی الله عنه آمد حیرتیل و گفت ما محمد
 به تحقیق مستبشر شدند اهل آسمان با سلام عمر و نازل شد که می یابها البنی حسبک الله و من
 امن لکونین ففتح کرده شد در دولت وی که از وی و شش بلده بالواقع و لواقع آن بنا کرده شد
 چهار هزار مسجد و مدرس شد چهار هزار ویر و گشت و نهاده شد هزار و نهصد منبر در جوامع آورده
 شده است در فضل او احادیث بسیار و فصل آنچه دارد شده ان الله جعل الحق علی لسان عمر و در
 صحیح البخاری قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد کان فیه من فسلک محمد ثون فان یک فی امتی
 احد فانه عمر و عن علی رضی عنه کنا اصحاب محمد لا نشک ان السکینه تطیق علی لسان عمر و فضائل
 او بیشتر است از آنکه احصا کرده شود و مدت خلافت او ده سال و شش ماه و در مات بعد از آن
 اوست از حج و بود وی رضی الله عنه اللهم از قتی شهادت فی سبیلک اجعل موتی ببلد رسولک
 و خیرة البخاری و بود کعب اجمار میگفت بیایم ترا در توریت شهید رضی الله عنه عثمان فی النورین
 رضی الله عنه ولادت وی در سنه سادسه از عام الفیل است اسلام آورد قدیم پیش از
 دخول آنحضرت صلی الله علیه وسلم دار ارقم رجه بود اول الناس اسلاما بعد از ابی بکر علی و
 بن عاصه اسلام آوردند بدعوت ابو بکر صدیق و چون اسلام آورد گرفت او را حکم بن ابی العاص
 بست او را و عذاب کرد و چون دید صلابت او را در دین گذاشت او را و روایت کرده
 است ابن عساکر از علی رضی الله عنه که پرسیده شد از عثمان گفت وی مردی است

تفسیر

تکلیف و توبه

که خوانده می شود در ملا اعلیٰ ذوالنورین و هم از ابن عساکر از علی آورده که گفت شنیدم از پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم که گفت مرثیان را که اگر می بود مرا جیل دختر میدادم او را یکی بعد از دیگری درین
تزوج کردیم گفت بوی که شوهر تو اشهداناس است بجد تو ابراهیم و بی بر تو محمد و گفت
آنحضرت با ساسه ایادیدی تو زوین بهتر ازین و گفت یا رسول الله و او رفته احادیث در فضل
و اشهران حدیث سخیاست و اخراج کرده ابن عساکر از زید بن ثابت که گفت شنیدم از
خدا را می گفت کبیری در شان عثمان که نزد من فرشته بود از فرشتگان می گفت شاهد قتل
قومه اناسیج من و اخراج کرده است ترمذی و حاکم و صحیح کرده از ابن ماجه از مره بن کعب
گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم ذکر کرده گفت او نزدیک نمود آنرا پس که شست
در وی متع به ثوب پس گفت آنحضرت این مرد بزرگی است در آن روز پس ایستادم من تا
پیشیم که گیس تا گاه دیدم که عثمان بن عفان است و قصه قتل او مشهور است و آن اول قشته است
در اسلام مدت خلافت او دوازده سال و وفات وی در اوسط ایام تشریق سده پنجم قشون بود
جمعه و دفن کرده شد شب شنبه میان مغرب و عشا و بود عمر وی هشتاد و دو سال و بعضی هشتاد
و شش گفته عثمان و قسح نیز گفته اند و المد اعلم علی بن مرثی رضی الله عنه نام است و ابو الحسن
و ابو تراب کنیت او ابن عم رسول الله صلی الله علیه و سلم برادر او بمواخات و زوج فاطمه بود
سیده فاطمه و ابی طالب عالمین ابو اسلمین حسن بود این سیدی شایب بل لحنیه و بود اسم وی در
جاهلیت اسلام علی و گفته اند که نام کرده بود او را مادر وی فاطمه کنیت اسد حیدر بنام پدر
و حیدر نام اسد است و چون قدم آورد و ابوطالب کرده پذیرا شد این نام را پس تسمیه
کرد علی و تسمیه کرده است او را و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از آن که از ابی طالب انصره و کنیت
کرده است بابی الی یومین نیز لقب کرده است به بقیة البلد و ما بین و بشرف و ببادی محمد
و ندی الاذن الواحیه و یسوب الایه و گفته اند که بود ولادت وی در جوف کعبه اسلام آورد
قدیمان و ابن عباس زید بن ارقم و سلمان فارسی و نقاد بن اسود و جماعه دیگر از صحابه
بر آنند که اول اسلام است و شیخ ابن حجر در اصحابه فی معرفة الصحابه گفته که قول اکثر از
اهل علم این است و روایت کرده ابو الیعلی از مسد رضی الله عنه که سبوت شد آنحضرت

تفسیر صحیح

۱۳

صلی اللہ علیہ وسلم روز و شبند و اسلام آوردن من روز و شبند و این عبد البر صاحب استیجاب
گفته که علی ایمان آورد و اخفا کرد و از پدرش و ابو بکر ایمان آورد و اولیاد کرد و والد اعظم و بود عمر وی در
بنگامی که اسلام آورده ده ساله و تقوی بیست ساله که نقل سبطی و در جامع الاصول گفته
که اختلاف کرده شده است در سن وی رضی اللہ عنہ و از روز پس بعضی بر آنند که پانزده بود
بعضی چهارده و صحیح آنست که ایمان آورده است در صغر و بلوغ نرسیده و عبادت کرد او ثمان یا
هنگامی بود وی رضی اللہ عنہ عظیم الخبثه و طولیها و در فصل الخطاب نقل از ابن عساکر تاج الاسلام که
که بود علی رضی اللہ عنہ حسن الوجه مانند قمر لیلۃ البدر ظاهر شد مشاهدہ را همه مکر تبوک که گذشته
بود او را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در اہل و فضائل او مذکور و آثار شجاعت وی مشہور است
که او او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم او را روز خیمه گفت بدیم او را فردا مردی را که دوست
میدار و خدا و رسول خدا را دوست دارد او را خدا و رسول خدا چنانکه گذشت گفت
آنحضرت کسیکه اندکند علی را اندک و مراد کسیکه دشنام کرد علی را دشنام کرد و او دوست ندارد
علی را اگر مومن و بغض ندارد علی را اگر منافق رضی اللہ عنہ و کرم و جہود شہید کرد و شد
وی بر اس نشین سنہ و تمام شد بومی مدت خلافت و بود خلافت وی چهار سال و ہفت
و شش روز و زیاد و از وہ و بعضی چهار سال و نہ ماہ گفته و تمام شد سال پنجم بود وی امام حسن
مجتبیٰ حسن بن علی امام المد علیہم اجمعین و طلحہ بن عبد اللہ بن عثمان و عثمان نام ابو طالب
است و والد ابو بکر صدیق است پس طلحہ برادر زاده ابو بکر است رضی اللہ عنہما پس ابو بکر
عبد اللہ بن عثمان اندوید ابو طلحہ عبد اللہ بن عثمان است کنیت طلحہ ابو محمد است و یکی
از ہشت تن است کہ سبقت کردند با اسلام و یکی از ان پنج تن کہ اسلام آوردند بر دست ابو بکر
صدیق و از شش تن اصحاب شعری کہ راضی بود از ایشان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
و یکی از عشرہ کہ بشارت داد ایشان را رسول خدای بہ جنت و حاضر شد مشاہدہ را همه غیر بود کہ
فرستادہ بود آنحضرت او را با سعید بن زید تا بسیارند جز کاروان مقرریش را بابی سفیان بن
حرب و نگاہ داشت طلحہ آنحضرت را روز آمد بدست خود پس شل شد صبح وی و مجروح
شد و آنروز بیست و چهار جراحت لگومید بود بروی ران و زخمها و پنج جراحت از نیزہ و تیر بود بر

عبد اللہ بن عثمان

صلی اللہ علیہ وسلم دراز و زود زرع در سید بذات شریف سے کو فتھا
 پس خواست کہ برآید بر حشره نتوانست برآمد پس نشانہ ظلم را بجهت خود برآید
 نشست بر صخره پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اوجب ظلمہ لیجے
 گردانید ظلمہ برای خود بہشت را باین فعل کہ کرد و گفت آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم با ظلمہ این جبرئیل است می خواند ترا اسلام و میگوید ترا من با تو ام
 در ہولہای روز قیامت تا بجات و ہم ترا از ان و چون منہزم شدند صحابہ
 احد از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تا باقی و ثابت نماند از مهاجران نصاری کہ و از
 کس و بود کی از ایشان ظلمہ پس رفت مروی از مشرکان تا بنزد بر روی
 آن حضرت شمشیر پس نگاہ داشت آنرا ظلمہ پس گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ
 وسلم بسم اللہ بحقیق و ہم خانہ ترا کہ پناہ کردہ شدہ است در بہشت و نو در دنیا
 و نام کرد او را رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم روز احد ظلمہ الخیر و در غنہ و
 ذات العشرہ ظلمہ الفیاض و روز خیر ظلمہ الجود و بود ابو بکر رضی اللہ عنہ چون کہ میگردد
 روز احد را میگفت آنروز تمام برای ظلمہ بود و کتہ شد ظلمہ رضی اللہ عنہ روز پنجشنبہ ہتم
 جمادی الآخر سنہ ست و شین و بود مروی شخصت و بعضی گفتہ اند شخصت و دو بعضی شخصت
 چهارم گفتہ کہ کشت او را مردان بن الحکم از بہت کہ با وی داشت و انداخت تیری را کہ رسید
 حلق و می بود ظلمہ روز میل عالیشان بخت خطا در اجہاد و از ثور بن مجاہد فتح مہم و گاہی کہ ستر آید
 و سکون مہم در او ہمزہ مفتوحین آمدہ کہ گفت کہ شتم بہ ظلمہ بن عبد اللہ دوم الجہل مروی افتادہ بود
 بزین بن سنان و مقلی بن ابی سادہ مروی بر داشت خود را گفت مدستی بہ پستی می بینم مروی کہ گویا
 نہ است بگو کہ تو کشتی گفتم از اصحاب امیر المؤمنین علی گفت فراخ کن دست خود را بجهت کہ تم ترا پس
 فراخ کردم دست خود را پس بجهت کہ در سپرد جان خود را پس آدم نزول علی و خبر دادم او را قبول ظلمہ
 پس گفت اللہ اکبر اللہ اکبر صدق رسول اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر
 مروی کہ روئی باشد روایت کردہ شدہ است کہ آمد مروی روز میل گفت اون بہیقتل ظلمہ
 پس گفت علی رضی اللہ عنہ بشارت میدیدم با آتش و تیغ و روایت کردہ است از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ

بہشت

گفت امیدوارم که با شرم من معلوم و بر سر خطبه آن کسانی که گفته است خدا تعالی در شان ایشان و زرعها
 مافی صدور هم من عمل انوار علی سررتقا بلین زبر ذکروی و ذکر احوالی می در ذکر اس معلوم شد علی
 الله جنبه و سعید بن ابی وقاص رضی الله عنه ذکروی نیز گذشت و کاشکی عاویت مذکور شد که در آن
 کتابت ایشان و حی را معلوم میشد و عامر بن فهیره بضم فامولی ابی بکر صدیق بود از مولد بن سیاه
 رنگ پس خریدار ابو بکر و از او کرد و بود اسلام وی پیش از آمدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از آنم
 و بود حسن الاسلام و بود آنحضرت و ابی بکر و سفیر حیرت و حاضر شد بر او و احد را در روایت کرده اند از
 دی جابر بن عبد الله و عبد الرحمن بن عوف و عائشه گفته شد زبر می چون بود و او را اهل سال
 چون زده شد و نسبت می نیزه گفت در رب رب لک حبه یا فتم مقصود در ستم و فیروزی یا فتم سوگند سوگند
 گفته قصه آن مذکور شد در قالیج سال چهارم آمده است که بستند او را در مقبولان و نیافتند پس
 میگفتند که دفن کردند او را اما که می گویند دیدند او را که بر میزد میان زمین و آسمان تا گذشت از آن
 و ثابت بن قیس بن شماس بفتح شین معوجه در آخر با تشدید بهم منی انصاری خزرجی کنیت او
 ابو محمد گفته میشود و ابو عبد الرحمن همان شد احد را و بعد از آن مشاهد بود از اکابر صحابه و اعلام انصار
 گو ای و او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بحیب بود و بود خطیب انصار و گفته میشد او را خطیب
 الصلی علیه و سلم و سابقا گذشت که در تجمیع بمفاخرت آمدند و خواندند خطبهها فرمود آنحضرت بیست
 را تا در جواب ایشان خطبه خواند وی بر بدیه خطبه بیخبر خواند همه ترم و شکوب شدند و گفتند که
 محمد را از عالم غیب نصرت و نایب است که هیچ را نیست چنانکه در غزوه حنین گذشت و باقی احوال
 شهادت وی در ذکر خطبهها بیاید انشاء الله تعالی روایت کرد از و انس بن مالک اسپران و
 و روایت کرده برای او بخاری و ابو داود و نسائی و بود در حرب یامه با خالد بن الولید و مهاره کرد
 سید که کذاب را حرب شد و شهادت یافت در می سندی عسره مرد خلافت ابی بکر صدیق
 رضی الله عنه چون نازل شد بر می ایها الذین امنوا لاتقرئوا اصواتکم فوق صوت البنی الا و آید
 ثابت بن قیس بحیت اگر چه بصوت بود در خانه خود و است در برابر وی خود ترک کرد مجلس نشین
 آنحضرت را تا رفع صعوبت نیاید و سبب خطه اعمال وی نگردد پس چون نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 او را رسید که ثابت نمی آید چه حال دارد و پیشد و کجا است پس شامه روی مانند وی و دید او را که فرمود

نیز سعید بن ابی وقاص
 حیرت

نیز جابر بن عبد الله

افکنده نشسته است گفت آن مرد چیست حال تو ثابت گفت بودم من که مردی جهل الصومم بر تیرم که بلندتر
 آواز را و جبار و عمل من پس آن مرد نزد آنحضرت و خبر داد حقیقت حال که چنین میگویی آنحضرت که صلی
 علیه و سلم فرمود برو با وی بگری تو نیستی از آنجا که نیری بخیر و بدی بخیر و میدانی بهشت را و او را
 که بعد از آن این آیت نازل گردان الله لا یجب کلenthal در اینجا نیز رفت و در خانه نشست
 خانه بیرون نمی آید پس برسد آنحضرت علیه السلام از احوال می و فرستاد کسی را نزد وی گفت با رسول
 الله من مردی ام که دوست میدارم جمال مبارک را و دوست میدارم که فایز باشم بر قوم خود تیرم
 که از جمله مختالان و فحوران باشم فرمود آنحضرت نیستی تو از آنها زندگانانی میکنی حمید میری شهید و
 میبانی بهشت را و خالد ابان سپهرن سعید بن العاص بن اید بن عبد شمس بن عبد مناف
 القریشی الموسی ابن سعید بن العاص بن امیه بهشت پس بود آنرا بر کفر رفتند آنچه
 ربوبی تکبیر کرده میشود سعید را و گفته میشود ابو اخی سعید بن العاص بن امیه عاص سعیده و در بار
 اسلام صحبت داشتند رسول خدا را صلی الله علیه و سلم مخصوص گشته با باران و حکومات خالد عمر
 و سعید ابان و حکم و کین فخر او آنحضرت صلی الله علیه و سلم نام علم را و اسمیه کرد و بعد از خالد بن سعید
 بن العاص بن امیه اسلام آوردند و بعضی بعد از اسلام آبی بگرد و بعضی گویند ثالث بود و بعضی رابع
 و بعضی خامس و غیر آنکه و می گویند و میگفت بعضی ترضی اسلام آورده ام من پیش از تو بخدا
 نیکنم تر از تو پروردگار خود و لیکن من از ترس بر پوشیدم و تو پوشیدی و گویند این عساکر چنانکه مثل
 تقدیر اسلام علی سپاهم ابو بکر گفته اند و الله اعلم خاتم خالد نبت است که منیر بود آنحضرت از آنرا و طلحه و
 صغیر که در میان تیاب که نزد آنحضرت آمده بودند او را پوشانید و فرمود یا ام خالد ندانسته من بعضی
 حسن اند زبان جبهه در عوارف ابن الیاس آنحضرت ام خالد باسد جواز الیاس خرقه که صوفیه دارند
 ساخته و در قطنی در آنرا این عساکر در تاریخ از موسی بن عقبه آورده اند که شنیدیم ام خالد نبت خالد
 سعید بن العاص که میگفت ما این سعید پیش از صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شبی خواب می بیند که گویا پاره
 است که آری کی تا آنکه من بنیدم دست خود را نگاه در آفتاب اینحال بیرون آمده است از نوم
 لوری که بالا رفته است تا آسمان پس روشن شده بدان که پس تر روشن گشت که تمام
 پستری بجز برف رفت تا آنکه می بینم پس را در شکل و چون بیدار شدم گفتم قصه را بپاورد خود عمر

۱۰

بن سعید و بود وی خیر الای گفت ای برادر این امری است که واقع میشود و روشی لطیف است
 که از حفزه پدر ایشان بیرون آمده است گفت خالد پس بدایت کرد مرا خدا می تعالی بسوی اسلام
 گفت ام خالد پس او را کسیکه اسلام آورد و پدر من بود و گفت روی می خود را با رسول الله صلی
 الله علیه و سلم فرمود آنحضرت با خالد انا و اولادنا و اولاد الخور و انما رسول الله پس بیان کرد آنحضرت
 که فرستاده خداست ای تقالی بر وی پس اسلام آورد عمر و برادر وی بعد از وی ذکر پیغمبری فی کتاب
 جمیع الجوامع و هجرت کرد خالد با برادر خود عمر بن سعید بر زمین حبشه و اقامت کرده و چند سال
 در آنجا شکر بزمی وی پس سعید بن خالد بن سعید و دختر می ام خالد و قدم آورد آنحضرت
 و غزوه خیبر حاضر شد با وی مشاهد را که بعد از خیبر و فرستاد او را بر صدقات یمن و فات یافت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و وی در مین بود و لا ابا ان پیغمبری سعید بن العاص بن ابی معیط
 اسلام وی از اسلام برادران وی خالد و عمر وی طعن و غیبت میکرد و همچو سیکر و ایشان را بر اسلام
 پیغمبری نیز اسلام آورد و نیک شد اسلام او و دوست که پناه داد عثمان بن عفان را در وقتیکه
 فرستاده بود آنحضرت او را بسوی قریش عام الحدیبه و سواد کرد آن عثمان را بر فرس خود و گفت
 آمد و رفت کن و ترس ز کن بود نزد تو سعید اعزه حرم بود اسلام ابا ان در میان حدیبه خبر میسر
 گردانید او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم در سر بر که نبرد فرستاد و عامل گردانید بر بکر بن قتی که عزل
 کرد و ابا ان بن الحنظری را پس همیشه بود ابا ان بکر بن تا وفات یافت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 و این در یعنی خالد و ابا ان از اولاد سعید اهل سید نقل کتاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرستادند
 و کاشکی از اخبار و آثار خیزی می آمد و مذکور دلالت میکرد بر آن و حال تبارک و سعید و حکم که سعید
 بعد از آنکه کتب اسماء اگر حال مذکور است و در سیلاب ابن عبدالرحیم المدین سعید بن العاص
 را ذکر کرده و گفته که نام وی در جاهلیت حکم بود پس نام نهاد او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 عهد اندر دام کرد او را با موختن کتابت و کبر و کاتب محسن شهید شد بهر و بعضی گویند میبوند
 و بو حتر گفته یوم الیاسه و عقب از سعید بن العاص خبر از عاص که پس او بود نماند و عاص
 پیغمبری است که سعید بن عاص نام کرده شد به نام جد چنانکه عاص نام کرد و نه به نام جد که عاص بن
 امیه است و ابن سعید بن عاص سعید بن العاص صغر خوانند و سعید بن العاص لا که جدا و

امید این سعید بن العاص را که در مدینه شد عالم اجماع و یاسنه احدی از هجرت پیش از پیغمبر و یکی از اشراف
 قریش بود و جامع بود میان سخاوت و فصاحت و او را بلکة الجسل خوانند و یکی از ان جماعت است
 که نوشتند مصحف را برای عثمان رضی الله عنه میگویند که و علی شنبه بود در حجره رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 و ایستاد و گفانیده شد عروت و آن بر زبان او استعمال کرد او را عثمان بر کوفه و غزا کرد و بجزیرستان
 و فتح کرد و پسران را داد و پیمان بر او رسد سح و ششیرین یا ششیر و چون افتد شد فتن بعد از قتل عثمان
 که شکفت سعید بن العاص چون متعلق شد بر برای معاویه و ابی بکر و انید برینه و باز غل کرد و ابی بکر
 مروان اباز مروان و قرآن کرد و سعید را ابی ساحت و تعاقب کرد میان ایشان روایت گلبه بردان
 می نوشت که بر اندازد خانه سعید را و نهیب غارت کند اموال او را و گاهی بسعید می نوشت که از
 خانه مروان را و نهیب غارت کند خانه او را پس تعجب کرد از ایشان افعال معویه را و بد شدند و مروان
 با او بود این سعید بن العاص زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم ده ساله یا نه ساله و وفات
 و می رسد عثمان و حسین با تسع و سین در آن عهد معاویه در روایت کرده شده است از ابن عمر که
 آورد زنی در حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بر وی را و گفت آن زن من نیت کرده ام این بر سر
 برای اکرم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم به این بر او را این علام یعنی سعید بن العاص
 و از نهیب نام کرده شد آن جنس از بره ثیاب سعیدیه قباور نفهم چنان کرد که سعید مصدوق اکرم
 عرب باشد و این گویند نوعی از شجارت و اخبار نفیست که در وی اگر سبت بسی پیدا کرد و چنانکه گفته
 که سخاوت با فصاحت داشت یا آنکه آنحضرت از ان زن این را قبول نکرده بجهتیکه وی با او و ابی
 و به سعید بخشید و فرمود بوی ده و الله اعلم تقریب سخن بنکونی امیه قناد و بطول کشید و کاتب حرمت
 نیکو ایشان و معرفت احوال ایشان غرضی متعلق نبود بلکه طبیعت حق و انصاف بیگانگی کا این
 قوم هست و لیکن اینقدر معلوم شد که بنو امیه و فرقه اندکی مردانیه و دیگران منسوت بر او طاعت
 و بتقدیر الهی قصد حکومت و امارت بدست تصرف ایشان افتاد و دیگر سعیدیه و میان دو فرقه
 فرقی یافته شد خصوصا اینکایت تمام و قدم اسلام و صدق لجه و جمع قران و امثال آن
 و حصه از سعادت و نورانیت و در فرقه یافته شد و کما لا یخفی عنک من الربیع یفهم را و فتح
 یا کس با بر مشدده و این ربه نیز گفته اند الا سعیدی یفهم همزه و فتح سین جمله

۱۰۰

و شدت تحیه کعبوره و بسکون آن نیز گفته اند در نیت گفته که شدت نزد محمد شین بر اهل است
و بسکون نیز و اهل لغت برای تخفیف منسوب باشند بن عمرو بن تمیم کنیت او ابو ربیع است بکسر
و سکون موحده و کسر عین تشدید یافته میشود و در خطبه کاتب از جهت کتابت وی وحی را
برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مواسم بلذیه همین را تحسین الملائکه گفته اند صاحب و
استیعاب مفارقت معلوم میشود کاتب خطبه بن ربیع و تحسین خطبه ابن ابی عامر الاسبغی
و گفته اند خطبه کاتب برادر زاده الکتف صنفی است منسوب تصیف بصاد و هم او بود از و هات عرب
طویل العمر دریافت مبعث آنحضرت را و بود صد و نود ساله و بشارت میداد و وصیت میکرد قوم
خود را بآمدن آن حضرت و چون آمد آن حضرت جمع کرد قوم را و فرستاد ایشانرا ببلایست
و می ایمان آوردن بوی پس پیش آمد ایشان را مالک بن نویره بر نوعی و تفریق کرد این جماع
را پس فرستاد بسوی آنحضرت پسر خود را با جامه که اطاعت کرده بودند و ملاز قریش پس آن خطبه
گردید و طریق و رسیدند و بود الکتف حکیم دانا و از کلمات اوست کسیکه نیست در وی غیر توقع ندارد
از هیچ کس فرزند و هم از کلمات اوست هر که اقبال کند دولت در وی آورد بوی خدمت میکند
عقل او را آرزو باد و از سر که او بار کند و پشت و بد دولت خدمت میکند عقل او آرزو باد و با او تخلف کرد
خطبه از علی مرتضی در قتال با اهل بصرو بود جمله حدیث وی نزد اهل کوفه است روایت کرده اند
ابو عثمان هندی و زید بن اشجریات فی او ایل محمد معاویه و ابوسفیان بن حرب و پسر و
زید و معاویه ابوسفیان و خود و خطبه نیز کنیت است بن عبد بن عبد بن عبد مناف
زائده شد پیش ز عالم افضل بده سال و بود از ایمان و ولایت و بود در رعایت صدق
و حسد و غلبه با رسول خدا صلی الله علیه و سلم اسلام آورد و فرسخ کرد حاضر شد جنین و طائف
و این احوال همه سابقاً در مواضع خود مذکور شده است و اختلاف کرده شده است در حسن
اسلام وی و اخبار و آثار نیز مختلف آمده بعضی و ال حسن اسلام و بعضی بر عدم آن چنانکه آمده
است که چون واقع شد روز جنین جولانی و نهیمتی بر مسلمانان گفت لعل السواخ
علماء را و ریشاب ذکر کرده اند بیاریم شیخ ابو عمر بن عبد البر و استیعاب اخبار
نبرد و جانب راست آورد و میگوید طائف روایت می کنند که چون اسلام آورد ابو

ایک شد اسلام وی و سعید بن المسیب کہ از کبار تابعین و قدما و ایشانست از پدر
 مسیب کہ صحابی ست می آرد کہ گفت و دیدم ابوسفیان را یوم الیرموک تحت رایت ابن مسیب
 نیزید کہ امیر المؤمنین عمر اورا امیر ساخته درایت سپردہ بود و ابوسفیان را نیز ہمراہ وی کردہ
 پس شنیدم آواز مردی را کہ قتل میکند و میگوید یا نصر اللہ اقریب پس نگاہ کردم و دیدم کہ ابوسفیان
 بن حرب ست قتال میکند میگفت یا نصر اللہ اقریب و روایت کردہ شدہ است کہ ابوسفیان بن حرب
 یوم الیرموک ایستادہ بر جاعہ سپان یعنی سواران وی گفت مرد مرا اللہ اللہ شام سواران عرب آرد
 انصار اسلام ایہ ایشان سواران روم اند و انصار شرک کنند خداوند این بج ذراست از رزمیای خداوند
 بفرست نصر خود را بپندگان و شیخ ابن حجر در اصحاب جزیری می آرد روایت میکند جزیری کہ مخالف و سعید
 و لکین میگوید و الاول هو المصحح و اللہ اعلم و در استیعاب میگوید کہ طائفہ روایت میکنند کہ وی پیش
 منافقان بود از ان باز کہ اسلام آورد و در جاہلیت منسوب بزندقہ بود و روایت کردہ شدہ است
 از حسن کہ ابوسفیان در آمد بر امیر المؤمنین عثمان وقتی کہ رسید خلافت وی و بود وی اہمی گفت
 کردہ است خلافت بسوی تو بعد از نیم و عدی پس بگردان او تا دان ہی امیر را و نیست ا
 گر ملک من در نمی یابم حبت را و نہ تار را پس بانگ بر زد بروی عثمان رضی اللہ عنہ و گفت
 بکنید با تو خدا آنچه کند و دیگر او را از پیش خود و صاحب استیعاب میگوید کہ مر او را اخبار است
 مانند این روی و شیخ ذکر کردہ اند انرا اہل اخبار و من جہی نمی یابم برای ذکر آن زیرا کہ در ان اخبار
 چیزی ست کہ دلالت دارد کہ اسلام او سالم حسن نبود و حدیث سعید بن المسیب دلالت بر حبت
 اسلام وی میکند و در اصحاب گفته کہ بود وی از ثمر ثقہ القلوب پیش انان در اس مشرکان بود و در
 احد و اخراب و میگویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عامل گردانید او را بر بخران و ثابت نشدہ
 است و ابن اسحق گفته کہ آنحضرت او را بر بناتہ فرستاد تا ہم کند انرا و روایت کردہ است ابن
 از طریق ابی اسفر کہ گفت چون دید ابوسفیان روز فتح مدینہ را کہ می بودند دنبال آنحضرت جسد
 برد و گفت در دل خود کاشکے برگردن این جماعت برین مرد پس زرد آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم در سینہ وی گفت اکنون رسوا گردانند ترا خدا تہا لے پس گفت ابوسفیان
 و اتوب اللیہ نقوۃ کردہ ام من بان امر سے بود کہ حدیث کرد نفس من و چون روز

فتح حضرت باعباس بوی گفت آیا وقت نرسیده ترا یا با خطلکه که شهادت دهمی ان لا اله الا الله
 وی سکوت کرد چون گفتند آیا وقت نرسیده که گوئید دهمی که محمد رسول الله گفت لایا اله الا الله
 یقین نذارم و در پیش پیام و در روایتی آمده که گفت ابوسفیان و نفس خود بجز خالص می آید
 محمد صراحت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخدا غالب می آید گفت اشهد انک رسول الله و آید
 اند که رسید تیری با ابوسفیان در روز طائف چشم وی پس آید نزد آنحضرت و گفت باین چشم
 من تیری رسیده است فرمود آنحضرت اگر خواهی دعا کنم و کنم بر تو چشم ترا و اگر خواهی هشت
 صبر کن گفت می خواهم و یک چشم او بر موک رفته که رشد بود چشم و بود ابوسفیان تا بر میفرستاد و جا
 را بشام و بلاد عجم و گاهی خود نیز میرفت و در قصه بدر خود که اهل طبرستان جنگ طلبید بود بخیل
 پیغمبر چنانکه زوجه وی بهند بن عتبه نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد و شکایت آورد
 که بیخ است سیر طعام نمی گرداند و او را آید بزم از مال وی چیزی که کفایت کند و دل از آن فرمود
 بکن اما بسیار کن و روایت کرده است ابوسفیان از حضرت صلی الله علیه و سلم و روایت
 کرده اند از وی ابن عباس قیس بن ابی حازم و ابن معاویه و روایت کرده است ابن
 عباس از وی حدیث قصه بر قیل را که در موضع خود گذشت و مات فی خلافة عثمان سنة
 اربع و ثلثین و قیل حدیث ثلثین بالمدينة و دفن فی البقیع و صلی علیه معاویه و قیل بل صلی عثمان
 و دفن بالبقیع و هو ابن عثمان ثمان و ثمانین و قیل ابن یصح و تسعین و قیل غیر ذلک و
 اما نیز بن ابی سفیان اسلام آورد روز فتح مکه و حاضر شد خنجر را گویند که وی بهترین
 پس از ابوسفیان بود او را نیز پدر الحمیری گفتند و عامل گردانید او را رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم بر صدقات بنی حواس و بودند ایشان احوال او و عامل گردانید او را ابو بکر و سنة
 اثنی عشر و فرستاد عمرو بن العاص و ابابعبیده بن الجراح و شمر بن جهم و ابی سوسی و
 و امر گردانید ایشان را که بروند بر یقار و هر یک ازین امر علی حده بود نفی گمان همه بروند که
 عمرو بن العاص امیر بود بر همه ایشان پس بر قیمت داد خدا شیعای خداست و چون
 رانند عثمرد چون استخلاف کرده شد عمر را و الی گردانید ابو عبیده بن الجراح
 را و فتح کرد خدا شیعای شامات را و الی گردانید بن ابی سفیان بر ابی سوسی

و ناحیه آن و چون وفات یافت ابو عبیده بن الجراح استخلاف کرد معاویہ بن جبار
 و چون وفات یافت معاویہ بن جبل والی گردانید ابی سفیان را و چون مردنیزید واسے
 گردانید برادر او را معاویہ و پوہوت اینما ہمہ در طاعون عمکو اس حسنه ثمان عشرہ
 و آورده اند کہ وی نگاہ کرد روزی بجانب شکم خود کہ بلند شدہ است پوست وی پس
 برداشت بروی دترہ را و گفت آیا پوست من کاوش شدہ روایت کردہ است وی از رسول
 خدا صلے اللہ علیہ وسلم و از ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہم روایت کردہ اند از وی عبد
 اشعری و عیاس اشعری و وفات یافت نیزید بن ابی سفیان سنہ بیح عشرہ و اما معاویہ بن
 ابی سفیان کنیت کردہ می شود ابو عبد الرحمن وی و پدر وی و برادر وی از مسلمہ فستج اندو
 از مولفہ القلوب و گویند اسلام وی پیش از فتح است یعنی پیش از بدر و پیش از آن
 کہ رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم در مکہ در آمد و فتح کند بیشتر از بدر رفت و در یافت طریق
 آن حضرت را و اسلام آورد روایت است کہ وی می گفت اسلام آوردم یوم لقصیہ
 یعنی عمرۃ القضا و ملاقات کردم در آن روز آن حضرت را مسلمان و وی یکی از اصحاب
 جملہ است کہ می نوشت برای آنحضرت و بعضی گویند می نوشت و حتی صاحب مجمع
 میگوید کتابت نشدہ است در صحابہ لدینہ میگوید وی مشہور است بکتابت
 وی و بعضی گفته اند کہ وی می نوشت و می را بکہ می نوشت کتب و مناخیر را و متوجہ
 شد شام را بعد از برادرش نیزید بن ابی سفیان و در زمان عمر بن الخطاب ہمیشہ بود متولی
 و حاکم شام تا چهل سال چهار سال از آن و در زمان عمر و تمام مدت خلافت عثمان و خلافت
 علی و ابن وی حسن و مجروح آن بست سال است تا مستبد مستقل شد بارت تسلیم
 حسن بن علی او را بوی درسد احدی و اربعین و بیست سال دیگر گذشت تا وفات
 یافت سنہ ستین و در حب بد مشفق و بود و او را ہفتاد و ہشت سال و بعضی ہشتاد و شش
 گفته برسد و اراعت لغوہ در آخر عمرش و میگفت در آخر عمر این کاش بودی من مرو
 از قریش افتادہ در ذی طوی کہ نام موضع است نزدیک معلما مقبرہ کہ دوالی نمیشدم
 ازین امر خیرے را و میگوید بود نزد وی از رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم

معاویہ بن جبار
 سفیان

در او پیراهن وی صلی الله علیه وسلم چیزی از مویهای شریف و ناخنهای وی پس گفت کفن کنید
 مراد پیراهن مبارک آنحضرت و بپوشید مراد موی شریف وی و از مبارک وی بپوشید سوراخ بینی
 مراد کله مراد مواضع سجود در مویهای و ناخنهای مبارک آنحضرت و بگذارید بر حرم از حسین باقی
 احوال وی معلوم و مشهور مذکور مسطور است و سیوطی در رساله ایست مسمی با وایل ذکر کرده است
 در وی اشیا که احداث کرده معاویه آنها را و کرده بودند خلفا پیش از وی و بودند شایسته و خلفا
 میان او و علی بن عثمان که گفت معاویه و عایشه نیز موافق او رفت که استعمال باید کرد و در
 قصاص از قتل وی تاجرت نشود مردم را بر خلفا و سبها مصلحت دید علی تا مختل نگردد و امر خلافت
 و ایست که میگویند مردم فشار خلافت خطا و اجتهاد و بود بعد از آن عزل کرد امیر المؤمنین علی
 معاویه را و زیادت شد مخالفت روز بروز و واقعه شد آنچه شد فاما الله و الیه راجعون و اخراج
 کرده است سیوطی از احمد و رسندش از عریاض بن ساریه که گفت آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم اللهم علم معاویه الکتاب الحساب و العذاب و اخراج کرده است این تعبیه طبرانی از کتب
 بن امیر گفت گفت معاویه همیشه بوم در طمع امارت از آن باز گفت مراد رسول خدا یا معاویه از او
 ملکات فاحسن فی روایه و اسبح و گفت اند محمدشان که ثابت نشده است و فضل معاویه هیچ
 و الله اعلم و از علی رضی منقول است که گفت آیا کرده دارید امارت معاویه را که اگر آن نخواهد
 خواهد افتاد و سر از و شها اشارت کرده بود قالیج و شایع که در زمان یزید پیشرس واقع شد
 زید بن ثابت بن ضحاک انصاری بخاری کنیت او ابو سعید یا ابو ثابت نوشت بر آن
 آنحضرت و حی بود وی یکی از فقههای صحابه و اجله ایشان عالم بفراض قدم آورد و آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم و می یازده ساله بود تنفسا کرد و آنحضرت او را روز بد پس حاضر شد احد
 و بعد از آن از مشایخه و بعضی گویند که اول مشایخه او خندق است روایت کرد از آن حضرت
 رسول صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عثمان و روایت کرده اند از وی جماعه از صحابه مثل ابو بکر
 و ابو سعید و انس و سهیل بن سعد و غیر هم از تابعین سعید بن اسید و لدا و خارج و سلمان
 و قاسم بن محمد و غیر هم اوست که جمع کرده قرآن را در عهد ابی بکر و نقل کرد آنرا در مصحف
 و خلافت عثمان و گفت مراد ابو بکر چون ابا آور و از جمع تو جوان عاقل تحت تمهت تمهت

بر توراویت کرده است پس روی خارج زید از پیشش که گفت آورده شد مرا نزد آن حضرت
 در وقت قدم وی صلی اللہ علیہ وسلم بیدینہ وگفتہ شد کہ این لیس زیدی البخاری است و
 خوانده است سوره از قرآن بر خواندم بران حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس خوش
 کرد و فرات مرا گفت پیاموزی از خط و کتابت بیود را کہ من امین نیستم بر بیود و در کتاب کہ زید
 و کم گفت پس پیاموزی زبان سیرانی را پس منوخم و گذشت بر من نصف شهر کما ذوق شدم در آن
 پس می نوشتم برای رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ میفرستاد بسوی ایشان کتاب سوسا
 وی در روایت کرده سلیمان بسیار کہ تقدیم نمی کردند عمر و عثمان بیج کی را بر زید بن ثابت در قضا
 وقتیا و فی الرض و فرات و روایت کرده است قاسم بن محمد کہ بود عمر رضی اللہ عنہ استخلاف میکرد
 زید بن ثابت را در سفر وی گفت ساقط نیست بر من مکان زید و لیکن اهل بلا محتاج اند
 و نیز نزد وی است از علم و قضا و فتوی اینچہ نمیشد نزد خویشی و از سالم بن عبد اللہ بن عمر
 منقول است کہ گفت روزی کہ وفات یافت زید بن ثابت مرد عالم الناس مروی و از
 ابو بکر برده آمدہ کہ گفت مرد خیر این است و مید است کہ گرداند خدا تعالی از وسع خلف
 ابن عباس و از ابو عبد الرحمن آمدہ است کہ من میخواندم قرآن بر عثمان رضی اللہ عنہ پس
 عثمان را بدستی کہ نوشتم میگردانی مرا از نظر کردن در امور مردم بر بسوی زید بن ثابت
 و بخوان بروی کہ فارغ است برای این کار و فرات من و فرات وی یکی است نیست
 در میان من و وی خلاص و ایت کرده است یعقوب بن سفیان با سند صحیح از شیبی گفت
 سواری کرد زید بن ثابت روزی پس گرفت ابن عباس رکاب او را پس گفت کیست
 ابن عمر رسول اللہ گفت ابن عباس همچنین امر کرده شدیم تا کہ کنیم با علما و دیگران پس گفت
 نزد یک آمد دست خود را پس بیرون آورد ابن عباس دست خود را پس بوی کرد زید
 دست او را و گفت همچنین امر کرده شدیم اهل بیت پیغمبر خود در روایتی آمده بشر فای خود
 و ابن سعد با سند صحیح روایت کرده کہ بود زید بن ثابت یکی از اصحاب فتیاء آن
 کس بودند عمر و علی و ابن مسعود و ابو موسی و ابو زید و زید بن ثابت ملت
 زید بن ثابت سن آنین یا ملت یا خمس و اربعین فخر علی بن حسنہ بن زید بن ثابت

سنای امیر
 زید بن ثابت

و فتح را سکون عا و نام او عبد الله است از بنی نجج است بضم جیم و فتح میم صحابی امیر
 هجرت کرد و چشمه زهد و است در روجه قریش برادر عبد الرحمن بن حنظل کنیت و می عبد
 و بعضی عبد الرحمن گفته و حنظل نسبت کرده می شود بومی او و برادر عبد الرحمن که با او
 هر دو یکی است و بعضی گفته اند هر دو پسر خوانندگاو پند غالب آند و بر ایشان انتساب
 بومی روایت کرده با بن ماجه برای حدیث واحد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم در
 عهد بر ترک طمانیت در نماز و مرا و ذکر است در حدیث ترویج بخاشی ام حبیبه را برای
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرستاد آنحضرت او را بر رسالت بسوی مصر پس وفات
 یافت آنحضرت و شمر جلیل در مصر بود و روایت کرده است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و از عبا
 بن الصامت و روایت کرده است از وی پس وی ربیع و هیچ ذکر کتابت وی معلوم
 نشد مگر آنکه در ضمن همین رسالت بمصر کتابت هم بومی فرموده باشند و الله اعلم
 العلامه الحنفی صحابی مشهور است، عامل پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر بحرین و مقرر گردانیدند بومی
 و عمر او ایران تا آنکه مرد و بود موت او در سنه اربع و عشرين و بعضی گفته اند بلکه والی گردانید عمر
 ارض بصره را پس مرد بارض بنی تمیم در سنه مذکوره و بعضی گفته اند مرد بحرین سنه احدی
 عشرين پس والی گردانید بجای وی ابو سیره را و اختلاف کرده اند اسم وی و نسبت
 اختلافی کثیر و اتفاق کرده اند بر آنکه وی از خضر موت است که ذاتی جامع الاصول و در کتاب
 گفته که بود خلیف بنی امیه او را و برادر بود و روایت کرده از ابو سیره و غیر او آورند که خوش
 کرد علا و ریا را و خواند چند کلمات را و گذاشت از آن این حکایت مشهور است از وی
 کلمات این بود یا علیم و بود استجاب لدعوة و خالد بن المغیره بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم
 القرشی المخزومی سبب الله بن سلیمان مادر وی لباب خیزی بنت الحارث المالیه خواهر
 لباب کبره زوجه عباس بن عبد المطلب و این بر دو خواهر میمونه بنت الحارث ام المطلب
 بودند و خالد سبب از ایشان و احیان قریش بود در جاهلیت و بود در دست و دست
 عنانهای اسبان در عهد جاهلیت حاضر شد با کفار قریش تا عمره حدیده مخصوصا
 و غزوه احد که ظلیه حبش مشرکان بود پس از اسلام آورد و در سنه سبع و عشرين

اسلام الحنفی

پاسخ از ان پیش از غزوه موتہ بدو ماہ بود و نصر در دست وی درین غزوه حاصل
 شد و اساعی جمیلہ در دین خدا و تقویت و تائید آن و رحیات رسول اللہ و بعد از
 وفات صلی اللہ علیہ وسلم و قصد سلام و سرابا پی و مخازی کہ وی در آنجا کار کرده سابقاً
 و در قضایای سنات ہجر یکذشتہ است و آورده است ترمذی از ابی ہریرہ گفت نزول
 کردہ بودیم با رسول خدا منزلی را پس میگذاشتند مردم وی پرسید آنحضرت این کجاست
 پس جواب میگفتم فلانی است تا گذشت خالد و سپیدان حضرت این کجاست گفتم خالد
 بن ولید است گفت آن حضرت نیکو بندہ خداست این سید من سیوف اللہ و
 چون میفرستاد ابو بکر رضی اللہ عنہ خالد بن ولید را بسوی اہل روت و عقد کردہ است
 اورایت و گفت من شنیدہ ام رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم کہ می گفت نعم عبد اللہ
 و اخو العشرۃ خالد بن ابولید صیغ من سیوف اللہ کہ شنیدہ است از اہل کفار و آمدہ کہ خالد
 بن ابولید کم کرد کلاه خود را بوم الیہ موک پس گفت بچو مید و تقصیر کنسید کلاه را پس شنید
 و نیافتند پس بچو شدند در جست و جوی آن تا یافتند و دیدند کہ کلاه کہنہ ایست پس
 اورا از ان کلامی کلاه است کہ انرا اینہر جست و جوی کردی گفت عمرہ بر آورد رسول خدا صلی اللہ علیہ
 وسلم و خلق کرد اس خود را پس مہارت کردند مردم بمویہای مبارکے می و سبقت
 کردیم من مردم را با صید وی پس گردانید آن مویہای را درین کلاه و داد من پس
 حاضر شدم من بیخ قتالی را و حال آنکہ این کلاه با من است گردا وہ شد مرا ضرر
 نیآورد من بیخ جامی گمرا کہ فتح کردہ شد بر من و آمدہ است کہ چون قدم کرد خالد خیرہ را آورد
 شد نزو او زہر پس نہا و آنرا در کف خود و نہ پوشید و ضرر نکرد او را و نیز آمدہ است کہ گذشت
 مردی بجالد و بای و مشکلی بود پرا زہر سپید چیست در مشک گفت سر کہ است گفت
 خداوند اگردان او را سر کہ پس کشت سر کہ و در روایتی آمدہ کہ گفت خداوند اگردان
 او را غسل پس کشت غسل روایت کردہ شدہ است کہ میگفت خالد نبود بیخ شہی
 محبوب ترمذ من از شب سخت تاریک و سر بہ از ہما جہین و در روایتی آمدہ کہ گفت کشت
 بیخ شہی کہ فرستادہ شود نزو من در ان شب من تا بشارت دادہ شوم بولادت غلامی محبوب

۱۲

بسوی من از شکایت یک سه و کیفیت خالد بازداشت مراجع را از تعلیم بسیار می از قرآن
چون می آمد بر خالد بانی قسمت میکرد و از آن خبر میشد بسوی ابو بکر حسابی پس گفت عمر ابو بکر را
بنویس بسوی خالد که بدید هیچ کسی را چیزی نگوید مگر با من نویس نوشت ابو بکر بن را بنی خالد پس
نوشت خالد یا این که میگذاری مرا با عمل من هر چه میخواهم میکنم و بهر که خواهم میدهم و اگر
بود ای و عمل تو بود و روی رضی الله عنه تندی و تیزی و ترغبی و القطاعی از خلق و
استیلائی که شجاعان را میباشند چنانچه یکبار می بجا بن یا سر دشتی کرد و سخت گفت
گفت عمار و حقیق ضد کردم که برگز با تو سخن نکنم پس رفت عمار نزد آن حضرت صلی الله علیه
وسلم و از خالد شکایت کرد پس فرمود آن حضرت یا خالد چرا هست ترا با عمار مروی است
از اهل جنت که حاضر شده بدر را و فرمود بجا خالد سیفی از سیوف خداست آمد خالد
عمار و عذر خواهی نمود و دست خفار کرد و گفت خالد پس همیشه بودم که دوست میداشتم
عمار را بعد از آن زور هم چنین شکایت کرد و عبد الرحمن بن عوف از خالد بن ابولید نزد
آن حضرت پس فرمود یا خالد چرا ایند میکنی مروی را از اهل بدر که اگر نفاق کنی مثل خذو
نمیری عمل در گفت یا رسول الله ایشان می افتند در من ایذا می کنند مرا و من جواب ایشان
میکویم پس فرمود آن حضرت ایذا نکنید خالد را که وی سیفی است از سیوف خدا القصبه چون
خالد گفت که نشا و ابو بکر که مرا بمن بگذار من هر چه میخواهم میکنم و میدهم سر که میخواهم و اگر تو
و عمل تو بر گیر عمل خود را عرضی الله عنه راه سخن یافت و بود چیزی از قدیم الایام میان عمر
گفت ابو بکر غزالی که خالد را پس گفت ابو بکر کسیت سرود کسیت که خبر کند خالد را از جانب من گفت عمر
من میکنم گفت پس نوع دانی و کار تو پس ساخت سفر که عمر بر آمد پس از آن صحبت و ابو بکر گفتند
است که برین مرد و عمر از پیش تو تو منجایی بومی و چه شده است ترا که غزل میکنی خالد را و روی
میکند از کار بومی عظیم گفت ابو بکر پس چکار کنیم گفتند حکم کن عمر را که برین زود و اقامت کند و بنویس
سوی خالد که مستقیم شد عمل خود پس کرد ابو بکر آنچه صحابه صلاح حال دیدند پس بن علیفه شد عمر
نوشت بسوی خالد که بدید شانی یا اهل بیج کس که با من پس نوشت خالد آنچه نوشته بود بسوی
ابو بکر پس غزل کرد خالد را و طلبید را نزد خود و یک سبب غزل عمر خالد را آن شد که گفت مالک

عبد القدر بن رواحه رضی اللہ عنہ روایت کرده است از ابن عباس رضی اللہ عنہما بن زید و انس بن مالک
 و ارسال کرده اند از وی جماعتی را تا بعضی مانند ابی سلیمان بن عبد الرحمن و عکرمه و غیر ایشان و وی کتابت
 میکرد برای آنحضرت و اوست که آورده بشارت واقعه بدر را بحدیثی و فرستاد آن حضرت او را در سی سوار
 بسوا می سید بن کرام بودی بخیر پیش گشت او را روایت کرده است ابو یوسف که گفت آن حضرت صلی اللہ
 علیه و سلم فرمود که ای اهل بیت من روایت کنید از من آنچه از من آید که گفت ابو عبد الله بن رواحه چون
 ملاقات میکرد یکی از یاران خود را می گفت بنشین تا ایمان آیم بر تو و کار خود ساعتی التماس از خارج
 کرده است بهیچ بسند صحیح از طریق ثابت از ابویعلی که بود آن حضرت صلی اللہ علیه و سلم که خطبه بخواند
 پس را به عبد الله بن رواحه شنید آن حضرت را که میگفت بنشین پس نشست عبد الله بن رواحه
 بهما بخاک ایستاده بود خارج مسجد پس چون مانع شد آنحضرت از خطبه فرمود مرا و از ایادت کند ترا خدا
 حرص بر فرزند و سی رسول خود و تروج کرد مردی زوجه عبد الله بن رواحه را پس بعد از وی سید آن
 از آن نزل از اعمال می گفت بود وی چون میخواست که بیرون می آید از خانه میگذازد و دو رکعت خون
 در آمد و خانه میگذازد و دو رکعت و ترک نمیکرد این عمل را هرگز روایت هست از هشام بن غزو که
 چون نازل شد الشعر الثیمم العادون گفت عبد الله بن رواحه تحقیق دانست خدا تعالی که من تمام
 پس نازل شد الا الذین امنوا و عملوا الصالحات الحامیه بهترین چیزی که گفت تراست وی رضی اللہ عنہ
 و درین نوعی از تمجید است از فضیلت قول می سبحانه بکا و غیرها یعنی دو لوم تسبیح ناز چنانکه در رساله
 در تفسیر کبری که نور السموات و الارض تقریر کرده شد دست ظنیر سبک المفیض بن شعبه صحابی مشهور است
 او را در کتاب نوشته اند و در مواهب لذتیه در عرائس نیز ذکر کرده است و گفته روز حدیث شریفی که بر سر
 مبارک رسول صلی اللہ علیه و سلم ایستاده بود چنانکه در اینجا گفته است نیز در همانجا بقریب آورده او
 با غزوه بن مسعود ثقفی حکایت است از اسلام مغوی نیز معلوم شده است وی از جمله آن صحابه
 است که اهل ستمه و جاهت زبان از یاد گرفتن و یاد کردن ایشان بملاحظه حق صحبت و فضیلت
 آن نگاه میدارند و آنچه اهل سبزه علمای او کرده اند باریک المفیض بن شعبه هم ابو عبد الله و
 قیل ابو یسعی مغیره بن شعبه بن ابی عامر ثقفی سلام آورد عامر المصدق و قدوم آورد

نسخه بن

نسخه

برندیده بعضی گفته اند اول مشاهده می حدیث است روایت کرده اند از وی لولادی عتقه و عمرو و سولی
 او در الفتح و او تشدید را و ابو برد بن ابی اشعری شعی و غیر ایشان جمعی کثیر در اصابه میگوید اسلام
 پیش از حدیبیه و حاضر شد به الرضوان با او را و از وی ذکر است و بود از دوات عرب یعنی از بزرگان و
 کاروانان و دایه که اسفند و شوارا گویند گفته میشد او را مغیره الاری و گفته اند که دوات عرب چهار نفر
 معاویه بن ابی سفیان عمرو بن العاص المغیره بن شعبه زیاد و دستمعیاب گفته که قیس بن سعد بن
 حباوه در دوات کثیر ایشان نبود با کرم و فضیلتی که از وی بود و بود مغیره بن شعبه مردی در آن قامت بزرگ
 چشم سفید موی گرد آمده لبها بزرگ سرش بزرگ و بازوی منبسط و این لشکرمین والی گردانید او را حمزه و
 کرد همدان و چندی از بلاد بکسر عزال کرد و بخت صدره فاشته از وی که گواهی دادند بران ابو بکر
 غیردی اگر چه تمام نشد گواهی ایشان بکرم شروع و گفته اند که مغیره بعضی گردانید سعید بن ابی
 و بعضی نامبر گرفته اند بعد از ان والی گردانید بر کوفه و همیشه بود بران والی تا کشته شد عمر و مقرر شد
 او را عثمان و لایزال بود بران و چون خلافت واقع شد میان علی و معاویه اعتراض کرد از صفین
 و جز آن چون قضیه بکلیت شد لایزال بود بران و چون مصالحه واقع شد میان حسن
 بن علی و معاویه و اجتماع کردند بر معاویه بخت کرد معاویه را والی گردانید او را معاویه بر کوفه اوست که به
 کرد امارت یزید را و آورده مردم را بران و آورده اند که یکبار معاویه او را از کوفه طلبید پس فرستاد
 کرد در آمدن معاویه عتاب کرد وی گفته فرستاد که سوخبت تا به تقصیر خدمت نیست و من بخدمت
 نشسته ام که بر باریت یزید باشد پس مستمرا امارت و ولایت وی بر کوفه و مستمر بود وی بران نام و بگویم
 پس در خمیسین و خلیفه گرفت پس خود را که غزوه نام داشت در وقت موت خود بر کوفه و قبل از داشت
 آنرا معاویه و والی گردانید بر کوفه و بصره زیاد را و جمع کرد آن عرقین را و میگویند که وی یکبار بر
 ایام منین عمر آمد و استیذان نمود و گفتند که ابو عیسی استیذان می طلبید گفت عیسی را پدر نبود
 گویا کرده پنداشت عمر رضی الله عنه این کنیت را گفتند که پیغمبر خدا تکبیر کرده بود و او را
 این کنیت گفت عمر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مغفور بود بخشد خدا اینها را اما تقدیر
 من ذمیده و اما آخر کار بر این شکل است نمیدانم که چه خواهد کرد با او گفت مغیره این شعبه
 پس نیست که کنیت کرده شود ترا با بے عبد الله در رحمت این حکایت سخن است

چهار نفر

و آورده اند که چون امیرالمؤمنین عثمان رضی اللہ عنہ مقتول شد و علی رضی اللہ عنہ بر سر تخت نشست
 نشست و صحبت کرد مردم او را آمد مغیره بن شعبه نزد وی گفت یا امیرالمؤمنین متر از زمین نصیحت
 و غیر خواهی ست امیرالمؤمنین فرمود چیست آن گفت اگر میخواهی که مستقیم شوی ترا امر خلافت
 حاصل گردان فلان بن عبدالمطلب کوفه وزیر بن العوام را بر بصره و گندار معاویه را بکعبه مدینه و شام
 با الترام کند طاعت ترا و چون قرار یابد گردان او را بر حکومت که خواهی و قرار گیرای تو بران پس گفت
 علی رضی باطله وزیر فکر میکنم تا رای من در ایشان چه قرار گیرد و اما معاویه فلان و الفدی بنی منم خود را عمل
 فرایند او را و ایسی جویند از وی و ام که بر حال خود است و لیکن من میخواهم او را بدر آمدن را بجز کرده اند و رو
 مسلمانان و اگر آلود می سازم او را بحد پس برگشت مغیره و رفت از پیش امیرالمؤمنین غضبان بگفت
 آنکه نپسندید نصیحت او را و با باز آمد گفت تامل کردم و آنچه گفتم من و بیرون از جواب دادی تو مرا
 دانستم که تو توفیق یافتی بخیر و طلب کردی حق را و چون می برآمد مغیره ملاقات کرد او را حسن بن علی نشست
 پیش پدر بزرگوار خود و گفت چه گفت ترا این اعور گفت مراد بیرون از آنچنان گفته بود و امر و از اینچنین میگویی
 گفت اما حسن بیرون نصیحت کرد و امر و از خوش آمد گفت پس گفت علی رضی اگر مقرر داریم بر معاویه
 آنچه در دست باشم معدوق آنچه گفته است حق تعالی و دانست متخذ افضلین عاصم و همین طور که
 مغیره با امیرالمؤمنین گفت از طلحه نیز می آرد تا آنجا نیز قبول نکرد و مال کار طلحه و وزیر آنچنان شد که
 معلوم گشت عمر بن العاص بن وائل قرشی سهمی منسوب بسهم بن عمرو بطینی است از قریش گفته
 کرده میشد با ابو عبدالمطلب با ابو محمد اسلام آورد و در سده ثمان بقول صحیح چنانکه گزشت و بعضی گفته
 بیان حدیث و غیره چون قدم آورد مدینه و خالد بن الولید و عثمان بن طلحه حجتی گفت آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم با اصحاب انداخت بسوی شما گر طبرگوشهای خود را گفت واقعی که در سینه ثمان
 قدم آورد عمر بن العاص مسلمان از پیش بنحاشی و تحقیق اسلام آورده بود و نزد بنحاشی بهشت
 دین اسلام سید نام گشته زیرا که گفت بنحاشی بوی ای عمر چگونه متحق میماند بین این عم تو
 بخدا سوگند که هر رسول خداست حقا گفت مے گوی تو این را از روسته یقین بود ترا
 طوبت گفت بنحاشی و اللہ از روسته یقین میگوم پس بیرون آمد از بنحاشی مهاجر بسوی
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پیش از فتح به شمش ماه و بانه احوال فرستاد

پسر ایا هر سابق مذکور است حاجت با جاوه نیست و عمل کرد بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم برای عمر
و عثمان و معاویه و فرستاد او را عمر و فتح کرد آنرا و بود و الی مصر تا وفات یافت عمر و فرستاد عثمان
چهار سال یا مانند آن پسر غزل کرد و والی ساخت عبداللہ بن ابی سرح را و بود وی برادر رضاعی عثمان
و فرستاد عمر را با شکریه و فتح کرد آنرا چون مقتول شد عثمان رجوع کرد عمر و معاویه و لاحق شد با وی و
ملک را روی او حاضر شد و درین بادی و واقع شد روی قصه حکیم چنانکه معلوم و مشهور است پسر نظام
کرد ایمنی معاویه زان امرت خود مهر آنگاه مرد در آن زعیب بن سنیث و ابن قیس عدی برین ایمنی
و مسیم الاول مع قیس ثانی پس الی گردانید معاویه پسر او را که عبداللہ بن عمر بود عمر او نو سال
نمود گفتند و نماز کرد او بروی پسر وی پس آن بمصلی و کبزار و با مردم نماز عید را پسر غزل کرد عبداللہ
معاویه زوالی ساخت برادر خود را عقبه بن ابی سفیان و گفته اند که بود عمر بن العاص ز فرسان
عرب ابطال ایشان و بود خداوند ز یاد عقل زمین اعجاز قصه القاتله منقول است از عمر بن الخطاب
رضی الله عنه که چون میدید مردی را که عاجز می بود در سخن و فهم سخن میگفت سبحان الله خالق
عمر و واحد با حجب که با وجود این عقل و فهم جانب علی را گذاشته تا مع معاویه پیشد حکیم فاما ابی و رساله
تفاسیر عقل میگوید که عقل را چند اطلاق است گاهی بر قوت عاقله نفسان طلقه اطلاق می کنند
و گاهی بر دریافت اموری که صلاح مبدا و معاودان است و گاهی بر دریافت اغراض متفاه
و نیاز و حرکات و سکنات آن اگر چه موافق نفس الامر و مطابق حق نباشد چنانکه عمر بن العاص
و اضراب اشباه وی و ظاهر اولادت عمر بن العاص پیش از ولادت عمر بن الخطاب
بود که می گفت یا و دارم شب ولادت عمر بن الخطاب را و اصحابی آمدند که از سیر
بن بکار فکر کرده که رسید مردی از عمر بن العاص چه درنگ کردی در اسلام و تو توفی در
عقل یعنی با بزرگی و عقل که تو داری و متفردی بدان گفت بودیم ما با تو می که بود
بر اوستی و غلبه بودند ایشان که عقلها سے ایشان مثل جبال بود یعنی ثابت در سخن
و مستقل استند ظاهر امر او ثبوت در سوخ و در جهل و عناد خواهد بود و چون مبعوث
شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم براه عناد رفتند ایشان و انکار و زیدند و از راه
متابعت و موافقت ایشان فرستم و چاره ندانم ندان و چون ایشان از عالم فتنه گری

و بازگشت و کار با اختیار واقع شد نظر کردیم و فکر تدبیر نمودیم که حق بین بود پس افتاد و در دل
 من صحبت دین اسلام و دانستند آنرا قریش از من پس هشتم من سحر و اعون ایشان
 بدان پس فرستاد بسوی من مردی را که مناظره کرد با من بدان پس گفتم من بدان مرد سوگند
 میدهم ترا بخدا می که برود و کاری که پیش از تو بود و بعد از تو خواهد بود آیا بر او راست تریم یا
 نادر و درم گفتم آن مرد با بر او راست تریم گفتم که با فرخ تریم در عیش و کارانی با ایشان گفتم
 چه سود دارد و فصل ما بر ایشان که در همین دنیا و همین عالم باشد و حال آنکه ایشان در دین
 و دنیا عظیم تر و بالاتر از ما و به تحقیق افتاده است و نفس من که آنچه میگوید همچو از جهت بدالت
 تا جز او ده شود و نیکی کار به نیکی خود و بدکار به بدی خود حق است و خیر نیست تمامی در باطل
 و چون اسلام آورد و عمر بن العاص تقدیم کرد آن حضرت و نزدیک گردانید او را بنحو محبت
 معرفه و کاروانی دشجاعت وی و امیر گردانید و در غزوات السلاسل و تائید کرد با ابو بکر و عمر
 و ابوعبیده بن الجراح و دانست آنحضرت که کار آمدنی است تا اگر مناشقه می افتاد و در امر
 عمر رضی الله عنه می جنبید و دخل میکرد و انکاری نمود و ابو بکر می گفت بگذار او را بروی با عمر که
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را شایسته کار جنگ تدبیر آن و نسبته امیر ساخته است و تفصیل این
 احوال است درین امور سابقا گفته است حاجت بکار نیست و فتح کرد وی در زمان امیرالمؤمنین
 عمر شام و تبست انطاکیه و فلسطین و چون نظر کرد عمر و کاری گفت نباید ابوعبیده را که زندگانی کند بجز
 که امیر روایت کرده است عمر و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم احادیث در روایت کرده اند از وی و چون
 وی عهد کند و محمد ابو سلمه بن خالد بن عمرو بن عثمان نهدی جامعه کثیره ایشان روایت کرده احمد بن حنبل
 از طلحه که یکی از عشره است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود عمر بن العاص من صالنی یصلنی
 و غیر روایت میکند که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم با عمر و پوشی جامه بسلاط خود را بسیار پیش من میخواستیم
 ترا بجانمی بفرستم که فقیمت کنی و حاصل شود ترا چیزی از مال و گفت یا رسول الله من سلاط
 نیآورده ام برای مال بلکه از جهت رغبت و محبت دین اسلام فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم انما
 الصالح للمرء الصالح و نیز می آرد که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم انما من عمر و من عمر
 مراد بناس قوم خواستند بود و احادیث دیگر در شان و سه روایت میکنند

وانشاء عالم و قصه موت عمر بن العاص خالی از چیزی نیست و در حدیث مسلم آمده است که عمر
 ابن العاص در وقت گذشتن ازین نام خون و قلع و در حضرت ابی سبباری کرد و جماعه بیبادت
 روی آمدند پس گریه کردند و گروانند. تی خود را بجانب چپ در پس گفت اورا سپردی عبد الله
 بن عمر و ای پسر باقیمه خون فرزند پسر محبت داشتی تو با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و غزاه
 کردی همراه و بی دین و بی شارت پایافتی از بی پس روی آورد بجانب مردم گفت ای پسر برین
 حالت گذشتی است بودم من در اول عمر که دشمن میشدمت میزدند اصلی الله علیه و سلم پیشتر
 و اگر برین حال بودم از اهل ناریشده بعد از آن مسلمان میشدم و محبت داشتم با وی و چنان میشدم
 که نبود هیچ یکی محبوبتر از رسول خدا نزد من تا آنکه از غایت اوب و حیا در اجلاال منتهیه میشدم
 وی نگاه کرد و اگر گفته شودین که وصف کن رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا که در حدیث داشت که
 نتوانم کرد زیرا که من نمیتوانستم گردانید چشم کرده می اگر در حال از عالم میرفتم میباشتم که از
 اهل بیست شوم بعد از آن بودم در اناریت ولایت و بتلاشدم بدان و رسیدم مرارگزار و نیاور
 آنچه رسید اکنون نمیدانم که حال من چه خواهد شد پس چون بمیرم زنده گردانمش و او من بگیرند و
 چون دفن کنند آهسته بر زید بر من خاک و بای تید گردن من مقدار آنچه در کعبه کرده شود در
 شتر و قسمت کرده شود بکم دی تا استیناس کنم بشما و بنیم که چه جواب میدهم در ستاره ماهی پروردگار
 خود را کنانی جامع الاصول من حدیث مسلم آورده اند که چون عمار بن یاسر در سفین گشته شد
 عمر بن العاص نزد معاویه آمد و اظهار حیرت و ندامت کرده گفت که عمارت شد و شنیده ام من
 انان حضرت که به نما گفت یقیناً انفسه الباغیه و چون عمار بر دست ماکشته شد باقیه باقیه باقیم
 معاویه گفت تو عجب مردی بوده ای نغمزی در بول خود عمار را به حقیقه علی گفته است که او را جنگ
 آورده و گفته اند که این تاویل باطل است و الا لازم می آید که قاتل حمزه عمر رسول انشرا شد و ازین
 قصه معلوم میشود که در عمر خون و ملاحظه حق راه داشت و در صحیح البخاری در قصه صلح امام حسین
 است و کان خیر الر حلیین و الله اعلم عبد الله بن عبد الله بن ابی سبلیل عبد الله بن ابی سبلیل
 مشهور است و اورا را من لمانا فحقین گویند که متولی آنک عایشه بود و دیگر شتابیج که از حد حد
 بیرون است وی از احیان فرنج بود و فرنج پیش از قدم رسول خدای فرست که باجی

عبد الله بن عبد الله

بر سر وی نمود و امیر خود سازند و چون آن حضرت صلی الله علیه و سلم قدم او را بر راه نفاق و حسد
و بغیرت و احوال وی در حیات و موت و در قضایای سنوات گذشته است و او را پسری بود و علی بن
ابن عبد الله از یومنان و مخلصان و صدیقان و بود اسم او حباب پس شمیبه کرد آن حضرت صلی الله
علیه و سلم به عبد الله حاضر شد به در و تمامه مشاچه را یا رسول خدا صلی الله علیه و سلم و او را از کتاب
رسول الله صلی الله علیه و سلم نوشته اند و شهید شد یوم الیوم در خلافت ابی بکر رضی الله عنه
سنه اثنی عشر هجرت کرده است از وی عاتشه و جهم بن سعد فتح جیم و سکون با و در فی الاصابه
جیم بن سعد سلمی ذکر کرده است او را تصانیف در کتاب البنی صلی الله علیه و سلم کردی و زبیر بن عوف
اموال صدقه را و همچنین ذکر کرده است قرطبی مفسر در سوره نبوی که از تالیفات دست جیم بن سعد
بن عبد المطلب بن منان القرظی لطیفه در استیجاب گفته که اسلام آورد و نام خیر و عطا کرد و او را
رسول خدا صلی الله علیه و سلم از خیر سی و سق و اصحاب آورده که نوشته است خط و کتابت را و
به تحقیق می نوشته برای رسول خدا و این بحق در مغازی گفته که چون رسید رسول خدا به تبوک آمد
او را نجبه بن اوید و صلح کرد او را و نوشت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آن کتاب نزد ایشان
ست و نویسنده آن کتاب جیم بن اهلست بود وی نوشته جیم و زبیر بن اهلست اموال صدقات
را از قم بن ابی ارقم قرظی نخومی از مهاجرین اولین قدیم الاسلام سابع سابعه و بعضی گفته اند اسلام
آورد بعد از ده پس از کرده این عقبه و این بحق که وی حاضر شد به در او و در ارقم بود رسول خدا
صلی الله علیه و سلم مستخفی از قریش که دعوت میکرد مردم بسوی اسلام در اول اسلام تا بیرون آمد
از آن و بود در او بکبر و کوه و صفا و اسلام آورد و در وی از محاب کبار جماعه کثیر در ابتدای اسلام تا آنکه
شد عدد در یحیی و آخر ایشان عمر بن الخطاب بود رضی الله عنه و چون تمام شد عدد در یحیی بیرون آمد
رسول خدا صلی الله علیه و سلم روایت کرد ارقم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم احادیث و فوات است
سنه خمس و خمسين بینه و هو این بصر و ثمانین و وصیت کرد که نماز بگذارد بر وی سعد بن ابی قحطه
و بود تحقیق و گفت مردان ایام پس کنیم صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم بسبب بر وی که کتاب
ست پس ابا اود و عبد الله بن ارقم از ابر مردان و منتظر کشیدند تا آمد سعد و بگذارد نماز عبد الله
بن زید بن جدر بنه ابو محمد انصاری خزرجی حارثی از بنی الحارث بن خزرج صاحبان که گفتند

در تاریخ النبوت

در تاریخ النبوت

بناوی

اذان اور شام پس امر کر دیا اور ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا لگا کندہ بر بلال تا بگوید بلال
 آواز دے بعضی از شب ثعلبہ را زیادہ کردہ گفته و گفته اند عبد اشتر بن زید بن ثعلبہ بن عبد ربیع و
 صواب معروف اسقاطاوست و ثعلبہ بن ربیع عم عبد اشتر و برادر زید است در آورده اند اور اسب
 او و خطا کردہ اند و ابن عبد اشتر بن زید بن عبد ربیع صحابی مشہور است کہ اورا صاحب الاذان مکیوںند
 و در کتاب آن حضرت می شمارند حاضر شد عقبہ را و برادر او سائر مشاہدہ را با رسول خدا صلی اللہ علیہ
 وسلم و بود با وی را بیت بنی الحارث بن الخزرج روز فتح روایت کرد از وی سعید بن المسیب و عبد البر
 بن اسبلیس و سیر او محمد بن عبد اشتر بن زید کہ از کوفی الاستیعیاب در اصحابہ تیر جم چنین است
 و نیز گفته کہ ترمذی گفته است کہ شناخته نمیشود مر او را مگر این حدیث واحد یعنی حدیث اذان
 و ابن عسری و بغوی و جامعہ دیگر نیز گفته اند کہ نیست مر او را غیر این حدیث و شیخ میگوید کہ این
 خطاست بلکہ آمد و است از وی احادیث متعدد شنس باہفت و میان بنی از محمد بن عبد اشتر بن
 زید آورده کہ توفی امین و ثلثین و سوا بن اربع و ستین و نماز گذارد بروی عثمان بن عفان
 رضی اللہ عنہ و حاکم گفته کہ صحیح آنست کہ گفته شد با حد آورده اند کہ در آمد بیت عبد اشتر بن
 زید بر عمر بن عبد العزیز و گفت من ائمتہ عبد اشتر بن زیدم کہ حاضر شد بر راکشہ مشد با
 پس گفت عمر بطلب از من ہر چہ خواہی حاجت خود پس طلبید و داد ہر چہ طلبید و بدانکہ یک
 عبد اشتر بن زید صحابی دیگر است کہ اورا صاحب و منوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میگویند
 و ترجمہ وی ائمتہ عبد اشتر بن زید عامر انصار مازنی از بنی مازن بن النجار کنیت او نیز ابو محمد
 است حاضر شد با حد و حاضر شد بہدرا و حاکم و ابن سندہ برانند کہ حاضر شد بہدرا روایت کرد از
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حدیث حضور او چند حدیث دیگر را و بود مسیلمہ کذاب گفتہ اللہ علیہ کہ
 کشتہ بود برادر او را حنیب بن زید و چون غزا کردند مردم با آمدہ را شریک شد ابن عبد اشتر
 بن زید و حنیب بن حرب را اور قتل مسیلمہ کشتہ شد یوم الحرة سنہ ثلث و ستین و روایت
 کردہ است از وی ابن المسیب و برادر زادہ وی عباد بن تیمم بن زید بن عامر و واضح بن
 حبان و غیر ہم و علاء بن عتبہ فی الاصابہ ذکر کردہ است اورا مستغفری در صحابہ و در زید
 مرزبانی کہ بود و اورا تم در دوران انصار و در تاریخ معتصم بن صالح آمدہ کہ علاء بن عتبہ در

بنی ہاشم

حضرت زین العابدین
علیه السلام

می نوشتند هم در معاملات را و ابو ایوب انصاری ذکر این صحابی بزرگ در ذکر حواصیر حضرت
 رضی الله عنه و خدیجه بن الیمانی کینست او ابو عبید الله از کبار صحابه است صاحب رسول الله
 و پوز زردی علم منافقان تعلیم کرده بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را صفات نفاق
 و دانا ننده بود ذات داشت خاص منافقان و اسما و ایشان را که کدام اند در و است
 مسلم از خدیجه که گفت خدیجه خبر کرده است مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بر چه بودی
 تا روز قیامت از وقایع و فتن و حوادث گویم مراد کلیات و قلیح حوادث خواهد بود و بعضی
 جزئیات نیز یاد کند از وقایع متعلق یقین باشد و الله اعلم و بود عمر رضی الله عنه که سوال
 میکرد او را از حدیثی گفته و سوال میکرد از علامات نفاق و میگوید که کیباری بر سر سینه
 رضی الله عنه از خدیجه که آیا چیزی می بینی از علامات نفاق درین گفت نمی بینم و لیکن شنیده ام
 که بر سینه طعام توانوان میباشد گفت عاشانیت همچنین و چون تحقیق نمودند که چیست آن
 بود که بعضیهای فرد و بعضی زردی و سفیدی دارد از خجانه را اشتباه شده که توان است و همچنین
 صحابه سوال میکردند از صفات نفاق و علامات آن و عمر رضی الله عنه توقف میکرد در نماز
 گذاردن بر جنازه که حاضر میشدند و وی تا شروع میکرد خدیجه در نماز بران جنازه و اگر حاضر
 نمیشد خدیجه بر جنازه کسی حاضر نمی شد عمر و اسم خدیجه بود سیل بکسر حاء و سکون سین هملتین و
 و بعضی سیل به صیغه تصغیر این جا برین سیل بفتح نون و کسرین و عیسی بفتح عین مملد و سکون موحده
 و سین مملد است یعسی بن یعیس بفتح موحده و کسرین موحده در آخر خدا و بیان لقب
 پدر خدیجه است زیرا که وی از قوم خزاعی راکشته بود پس اگر کتبت بسوی مدینه پس خدیجه شد
 بسی سهل را که نام قبیل است از انصاریس نام کردند او را قوم میان که خدیجه میان شد یعنی
 انصاری که در اصل از زمین اند حاضر شد خدیجه و پدرش احد را پس کشته شد پدرش کشته شد
 اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم اشتباها و بیرون آمده بود برای قتال مشرکان پس کشته شد
 خدیجه فریاد میکرد ای بندگان خدا ای ابی ایس بازنیا دهند تا آنکه کشته شد پس گفت خدیجه لیفر
 نگویم گفت عروه پس بخدا سوگند بود در خدیجه دعای غیر برای کشته گان پدرش دعا و استغفار
 میکرد ایشان را تا رفت از عالم دلائق شد بخدا عزوجل مشغ کرد او را خدا دارد حضور پروردگار

درج النبوت

استخوان مشرکان و باز دشمنان او را از آن و حاضر شد خندق را و او را ذکر جمیل چنین است و
حاضر شد خذیفه چه مشاهد را وقت سفید در سینه اشین و عشرين و پیرسیده شد از خذیفه که ام
قنه سخت ترست گفت آنکه عرض کرد و شود بر تو خیر و مشردین کی تو کدام کی ازین دورا ترک
کردی گفت خذیفه بر پانچشود قیامت تا آنکه مشردین شونند هر قبیل را منافقان آن آمده است
از وی که گفت می پرسید هر کس از رسول خدا صلی الله علیه و سلم از خیر و متیر رسیدم از مشر
تا اجتناب کنم از آن روایت کرده است از خذیفه عمرو بن الخطاب که علی بن ابی طالب ابوالد
و خیرم از صحابه و تابعین و اوقات یافت بد این و قبر او در نجاست مسنه شمس و ثانیین قبیل
ست و ثانیین بعد از قتل عثمان بچند شب در اول خلافت علی و در نیافتن جمل را کشته شدند
صفوان و سعید پسران خذیفه در صفین و بیابعت کردند علی را بوحیت بدایشان را بدان
بریده بن الحصیب مازنی بر دوام بر صغیر تصغیر و حصیب صادر همایه جاز فتح صادر را آخر با
مشهورست بر بریده سلمی کنیت او عبد الله و قبیل ابوسهل قبیل ابوساسان بسین بختین و بعضی
گفته اند نام او عام است و بریده لقب او است اسلام آورد پیش از پدر و حاضر شد آنرا در وقتیکه
آن حضرت صلی الله علیه و سلم بهجت بر آمد و یکایح العجم که وادی است بین الحارین بر دوام
از آنکه رسید و قریش بر بریده را برابر آنگونه بودند که برگرداند محمد را بایکتند او را صد شتر سرخ بران قرار
داده پیش آمد بر بریده آن حضرت را به پنهان سوار پس رسید آن حضرت کیستی تو و نام تو چیست گفت
نام من بریده است آن حضرت روی بجانب ابوبکر کرد و گفت برو امرنا خوشی و خلی یافت کار
باز پرسید از کدام قبیل گفت از اسلم فرمود با ابوبکر سلما سلامت ماندیم و انجام کار سلما
ست فرمود کدام بنی اسلم گفت بنی سم فرمود رسید ترا سم و نصیب تو و آن حضرت نظر بیکر
ولیکن تفاوتی گرفت خصوصاً از نام پس اسلام آورد بر بریده با فوجیکه همراه داشت و گفت
یا رسول الله بفر ما فوج علم میاید پس پاره کرد دستار خود را و بر بست آنرا بر نیزه و پیش پیش
روان شد بعد از آن بدیار خود رفت و چیزی از قرآن تعلیم نمود و در غزوه بدر حاضر شد و بعد از
احد آنکه و عجب که اینهمه صبر کرد و بجهت نرسید و حاضر شد حدیبیه را و در یافت بیعت النبیون
را و مشاهد دیگر را و غزا کرد با حضرت نشانزده غزوه را که انبی ای همین بود با مساعی جمیل بود در حیات

رسالت صلوات الله علیه وسلم وبعثت زوی با خلفا را شدند رضوان الله علیهم اجمعین و بود با کمالی
در حرب جمل و صفین و بود که شکوه کرده بود از زوی رضی الله عنه بجزت رسول صلوات الله علیه وسلم
در وقتیکه بود با وی درین و آمد و رفت بر گشتن آن حضرت صلی الله علیه وسلم از محبته اوداع
و باعث آن بود که آن حضرت در غزیر خم خطبه خواند ترغیب کرد بر سوالاته و محبت علی مرتضی
که آن خطبه وجه گفت بریده پس محبوبترین مردم شد علی نزد من و این قصه در موضع خود گذشت
و غزاکر در خراسان را در زمین عثمان بن عفان و ساکن شدند نیز را بعد از آن بسیر و رفت
بستر خراسان رفت و بعد از آن که در همین جا وفات یافت در زمان نیرید بن معاویه و حسین
بن نیرید و اسم بلفظ تصغیر در اصحاب این اسم را که متصل ذکر میکنند اول حسین بن نیرید و بعد
ذکر کرده است او را ابن احمق در غزوه بتوک و میگوید که ابن حسین نیرید غارت زود بر کاروان
صدقه و زدی کرد پس گفت آن حضرت ای تو چه خبر داشت ترا برین کار گفت داشت مرا از کار
اینکه گمان کردم که خدا تعالی مطلع میگردد اندر بر شکار و اما چون مطلع گردانید خدا تعالی بر شکار
پس من گواهی میدهم که تو رسول خدای و ایان ندا شستم تو هرگز تا این ساعت بتیقین پس
در گذشت آن حضرت صلوات الله علیه وسلم از گناه وی و عفو کرد از جهت این سخن وی که گفت اخضریر
فی الدلائل و فی السنن البکره و بعد از آن حسین بن نیرید را ذکر کرد و گفت در معنی یا یوم که این است
که ذکر کرده غنای دیگر است و ذکر کرده است او را ابن عساکر تاریخ خود گفته که بود وی عامل
عمر رضی الله عنه بر ارون و ایشان امیر نیکو دانیدند در فتوح مگر صحابه را و به تحقیق خط کرده است
ابن عساکر ترجمه ابن حسین بن نیرید که امیر نیرید بن معاویه بود بر قتالی اهل کوفه و آنست
که این غیر اوست و الله اعلم و ذکر کرده است ابوعلی بن مسکویه در کتاب خود تجارت الامم حسین
بن نیرید را در جلد سیکه کتابت میگرداند بر وی رسول خدا صلوات الله علیه وسلم چنین فرموده است
بن محمد از تاریخ خود که جمع کرده است برای مقصود گفته که غیره این قصه و حسین بن نیرید
که در حجاج آن حضرت چنین ذکر کرده از جماعتی از کسانی که تصنیف کرده اند در کتاب البقی صلی الله
علیه وسلم گفته است که این دو کس می نوشتند با بیانات را و گفته از ترجمه وی حسین بن نیرید
بن فاک که ابن ابید بن جعفر بن امارش بن سنان گفته که وی شریف بود و بعضی چنین بودند که

نیرید

م

نزیله وحیہ وی معاویہ بن زبیر والی اہلبیت محض عبد اللہ بن سعد بن ابی سرح بر فتح سین و سکون
 را و حار و مہملہ و قرشی عامری برادر رضای عثمان بن عفان شیر داده بود و ادوا عثمان را بود و مادر
 سعدیہ و میگوبند کہ بود پدر وی از کباب بنافقین و دوستی کہ حد کرده بود آن حضرت در فتح مکہ خون شہدا
 با جماعہ دیگر از بن جنطل و غیرہ کہ در آنجا نکلند پس پناہ جست عثمان در غنود شفاعت پس قبول کرد
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و نہر چند فرس است و روزی مشابعت میگردد آن حضرت محلہ اشتر علیہ
 وسلم با مردم عثمان رضی اللہ عنہم او را در میان آن مردم آورد و ایستاده کرد و گفت یا رسول اللہ
 بیعت میکند عبد اللہ بن قہول کن بیعت او را پس روی آورد آن حضرت با صحاب و فرمود آیا بنیو
 در میان شما مردی رشید کہ بر خیزد بسوی وی و قتیکہ باز دہشتم من دست خود را از دست و س
 کشد وی را گفتند یا رسول اللہ اگر اشارتی میکردی بچشم او برو گئی کشتم او را فرمود منی باید بوی
 پیغمبر را کہ فانیہ از زمین وی صلا اللہ علیہ وسلم بوجود آید بر کسب تقدیر چون عثمان بسیار کرد و کحل
 قبول کرد آن حضرت توبہ را و در گذشت از سر خون وی عکرمہ از ابن عباس رضی اللہ عنہما بیت
 میبندند کہ بود عبد اللہ بن ابی سرح کہ می نوشت برای آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و می پس گزراہ
 گردانید او را شیطان و گفت محمد بنیدانند کہ چه میگوبید من ہر چہ میخواستم می نوشتم پس مرتد شد
 و طعن گشت بکفار پس امر کرد آن حضرت روز فتح قتل می و شفاعت کرد عثمان و در گذشتانید حضرت
 را از قتل می و حاضر شد ابن عبد اللہ بن سعد فتح مصر را در زمان عثمان و بود بر سمنہ حرب با عمر
 بن العاص و فتح مصر بعد از آن امیر گردانید عثمان او را بر مصر و چون واقع شد فتنہ و سکونت کرد
 عبد اللہ صقلانی بار طہ را و بیعت نکرد با هیچ زبعلی و نہ بمجاوید و مرد سمنہ است یا سبع و ثلثین و بعضی
 گفته اند حاضر شد صفین در بست ناسخ خمس و سبعین ذکرہ این مندرہ و گفته اند کہ فتح کرد وی لفرقیہ را
 در زمین عثمان و والی شد مصر را بعد از آن بود ولایت او مصر سمنہ خمس و عشرین بعد از آن قدم آورد در عثمان
 و خلیفہ خست بر مصر سائب بن ہشام را و غزا کرد و غزوه را افریقیہ ذات اسوار و اسوار را و این مردم بود فتح از قتیہ
 اعظم فتح رسیدہ بود سہم فارس و روم و دنیا را بود وی محمود ولایت خود آوردہ اند کہ سیران امدان
 ابی سرح بر سوادہ چون وقت صبح شد گفت خداوند انگردان آخر مراد نماز صبح و موکرو نماز گنار و
 سلام داد بہ راست پس بخواست کہ سلام بہ چہ پادشاگاہ قبض کردہ شد روح او را رحمہ اللہ از دنیا

معلوم میشود که توبه وی صحیح بود و عاقبتش بخیر عکس نمانست که آخر بچه حالت گذرده و در راه سستی
 میگوید توبه کرد و عبد الله بن سعد و اسلام آورد و نیک شد اسلام وی ظاهر نشد بعد از آن از وی چیزی
 که انکار کرده شد برسان و بود وی یکی از نجباء و صحابه از قریش ابوسلمه بن عبدالاسد القرظی نام او
 عبد الله است مشهور شد بکفایت و بود برادر آن حضرت صلی الله علیه و سلم از رضاع و برادر حمزه
 بن عبدالمطلب بخیر داد هم را توبه بملاقات ابی لهب تا تفاوت چهار سال نخست بخدمت او رسید
 به ابوسلمه بود از سابقین اولین در اسلام بعد از آن که بود این عمه العقیلی بن عبدالمطلب وفا
 یافت بدین توبه بعد از رجوع از مدینه کذا قال ابن مند و گفته است ابن اسحق بعد از مدینه و رجوع سران
 آمد روز اهدا مدینه پیش به شد جراحت او بعد از آن فرستادند او را سر به بسوی بنی سعد در صفدر
 سنه اربع پس شکست جراحات او و وفات یافته و گفته است ابن عبد البر در مجاری الاخری سنه ثلث
 و اربع قول اول است و بود اول کسی که هجرت کرد بدین توبه باز و پیش ام سلمه بعد از هجرت بیست و هجرت
 و تزوج کردن آن حضرت ام سلمه را و ذکر ایامات المؤمنین گذشت و در کار و آن حضرت را

ابوسلمه بن عبدالمطلب

نزاد احتضار وی اللهم اغفر لى سلمه وارفع درجه فى الملائکین و اغفر لى عقبه فى العابرین و اغفر لى
 و له یارب العالمین و ارفع له فى قبره نور لئیه و عیوب بن عبد الغری بنعم حاکم و غار اهل بیت قریبی
 عامری گفت است ابو محمد یا ابوالاضیع از مسلم فرج و از مؤلفه القلوب دریافت او را اسلام و در
 شصت ساله یا مانند آن بود حاضر شد چنین را و طایف را و داده شد از غنایم چنین بیشتر چنانکه
 بسیار مؤلفه القلوب انعام کرد وی یکی از ان جماعه است که امر کرد ایشان را عمر و بن الخطاب بعد
 حرم و از انهای که دفن کردند عثمان را در وقتیکه کشته افکنده بودند او را و صد و بیست ساله عمر یافت
 این چنین گفته است بخاری در تاریخ خود و گفته است لاقدی که مرد در زبان امارت معاویه سنه
 اربع و خمسين بر لیف در اخرا امارت وی گفته اند و روایت کرده راوی ابو یحیی کلمی و سائب بن زید
 و ابوسفیان پس و عبد الله بن بریده و غیر هم و ابن معین گفته نمیدانم او را حدیثی ثابت
 از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و واقعی از حدیث عبد الله بن ابی بکر بن حرم آورده که گفت میگفت
 حویطب بر شتم من از صلح حدیبیه آمد و بودم با سهل بن عمر که از جانب قریش بر ما صلح آمدند
 و چون متیقن بودم که محمد علیه اسلام غالب می آید و ذکر در قصه طویل روایت کرده اند از روستا

و